

معمای پلهای خداآفرین

بنام خدا

نوشته: رشید گویوشوف
ترجمه: پرویز زارع شاهمرسی

* این مقاله در روزنامه سرخاب ۴ شهریور ۱۳۸۶ چاپ شده است.

توضیح: پلهای خداآفرین که در میان دو قسمت از سرزمین آذربایجان یعنی قره داغ و قره باغ بنا شده است، موضوع این مقاله می باشد. نویسنده، یکی از اعضای آکادمی علوم آذربایجان و از باستان شناسان معروف آن کشور است. نام اصلی مقاله (nijat korpulari) بوده و در کتاب (garabaghin kechmishina saiahat) آمده است.

مردم دیرزمانی ارس را رودی از بهشت می نامیدند. پلهای خداآفرین به تعداد دو فقره و با فاصله ۸۰۰ متر از یکدیگر در نقطه باریک این رودخانه ساخته شده اند. هر دو پل از نظر مهندسی و معماری با یکدیگر تفاوت دارند. یکی از آنها با سنگ سفید ساخته شده و ۱۱ دهانه دارد. بلندی آن ۱۲ متر و طول آن ۱۳۰ متر است. بنا به شدت آب، دهانه آن با یکدیگر از نظر اندازه اختلاف دارد. موج شکنها نیز از سنگ رودخانه هستند. در سال ۱۸۲۸ پس از عهدنامه ترکمن چای، قسمت متصل به دو ساحل پل منفجر گردید.

منابع اطلاعاتی در مورد پلها اندک است. تنها یکی از نویسندگان سده ۱۳ از احداث آنها در سده هشتم میلادی خبر می دهد. پایین تر از پل سنگی، پل دیگری با آجر پخته ساخته شده است. چون رودخانه در این قسمت عریضتر است، طول پل آجری و تعداد دهانه آن بیشتر است. این پل ۲۰۰ متر طول و ۴/۵ متر عرض و ۱۵ دهانه دارد. برای این پل نیز موج شکنهای مخصوصی ایجاد شده است. اندازه آجرها و معماری این پل، احداث آن را در سده ۱۳ امکان پذیر می سازد. دو مسئله مبهم وجود دارد:

یکی از آنها این است که چرا دو فقره پل ساخته شده است؟ چرا در حالی که یکی ویران نشده دیگری ساخته شده است؟

مسئله دیگر اینکه چرا این پلها تنها در این مکان ساخته شده اند؟ چرا که خداآفرین برسرراههای کاروان رو قرار ندارد و از نظر جغرافیای نیز کمتر قابل دسترسی است. برخی معتقدند که چون پل سنگی ناتوان گردید، پل آجری ساخته شد. این اندیشه صحیح نیست چرا که قدیمی ترین پل در سده ۱۹ به سختی خراب شده است و تازه نتوانسته اند به طور کامل آن را ویران کنند. پل دوم اکنون نیز تواناست. پس این فکر راضی کننده نیست.

احتمال دیگر اینکه از نظر ما هر دو پل توسط فئودالها و برای اخذ گمرک و کسب ثروت ساخته شده اند. چنین اتفاقی در مشرق زمین و همچنین مغرب زمین مرسوم بوده است. گمان دیگر اینکه پل اول برای پل دوم نقش سبک کننده و کمک رسان را داشته است. یعنی پل او برای کم کردن نیروی امواج در زمان سیل و پل دوم برای رفت و آمد سالم و بی خطر به کار می رفت.

احتمال دیگر اینکه یک پل برای حمل و نقل انسانها و پل دیگر برای عبور حیوانات و احشام بوده است. در هر حال تحقیقات بیشتری لازم است.

مسئله موقعیت پلها همچنان باقی است. این پلها نه بر سر راه اردبیل - بیلقان و نه بر سر راه تبریز - جلفا قرار ندارند. در جنوب آن کوههای صعب العبور و در شمال صحراهای خالی وجود دارد. دو احتمال وجود دارد:

نخست اینکه پل‌های خداآفرین اصلاً برای کاروانها ساخته نشده بلکه استفاده نظامی و استراتژیک داشته است. دیگر اینکه پس از اشغال آذربایجان توسط تازیان، میان وادی قره‌چای با جاده‌های تبریز - بیلقان - بردع - تفلیس راه تجاری جدیدی بوده که این پلها در مسیر آن ساخته شده اند. ولی این فکر به نظر علاقلانه نیست. چرا که این راه چندان اهمیتی نداشته که چنین پلهایی بر آن ساخته شوند. تحقیقات نشان می‌دهد که احتمال اول به حقیقت نزدیکتر است.

دو مسئله این احتمال را تقویت می‌کند: اولاً هیچ معلوماتی درباره وجود راه تجاری در این منطقه در دوره باستان و میانه وجود ندارد و شرایط جغرافیایی و طبیعی نیز این اجازه را نمی‌داد. دوم اینکه در هر دو سوی رود در جاهایی مناسب قراولخانه‌هایی درست شده بود. قراولخانه شمالی جایی بلندتر از رودخانه ساخته شده و اکنون در میان اهالی به قیزقالاسی معروف است. قراولخانه جنوبی نیز درست روبروی پل سنگی و به صورتی مستحکم بنا شده است. وجود چنین ساختمانی تنها به منظور جنگ و دفاع قابل قبول است. تحقیقات در باره پلها همچنان ادامه دارد.

نوشته شده در شنبه بیست و چهارم شهریور ۱۳۸۶ ساعت ۱۳:۱۳ توسط پرویز زارع شاهمرسی |

سیمای سیاوش در شاهنامه

بنام خدا

محمدامین رسول زاده

ترجمه: پرویز زارع شاهمرسی

در میان مردم چنین مشهور است که:

سیاوش پسر کیکاوس پادشاه کیانیان بیزار از عشق نامادری‌اش سودابه و بی‌وفایی پدرش کیکاوس به توران گریخت. او از طرف افراسیاب پادشاه توران به گرمی پذیرفته شد. با فرنگیس دختر خاقان ازدواج کرد. سرانجام به خشم افراسیاب دچار گشته و کشته شد. ایران و توران بر سر این خون ناروا در هم آویختند و قرن‌ها خون ریزی شد.

اما با جستجوی رموز اسطوره شناسی در داستان اندوه بار «ایلیاد» ایرانی، بر خوانندگان آشکار می‌شود که: سیاوش علاوه بر یک حقیقت تاریخی، یک رمز تاریخی آغشته به شعر است. این یک نماد است.

اسطوره شناسی اوضاع دوران پیش از تاریخ را به صورتی آمیخته به تخیل بیان می‌کند. داستانهای این چنین، سالنامه‌ی دیرینی هستند از آن چه که «زمانهای پیش از تاریخ» نامیده می‌شود.

اساطیر و افسانه‌ها از دیرباز با یکدیگر رابطه داشته و درهم آمیخته‌اند. این مورد حتی در باره‌ی ایران و توران که قرن‌ها در نبرد بودند، صدق می‌کند. این اساطیر آمیخته، در قهرمانان شبیه و یا مشترک نمود پیدا می‌کند مانند مشابهتی که در کلمات باتور (ترکی)، باگاتور (روسی)، و بهادر (فارسی) وجود دارد.

با استفاده از داستان سیاوش روشن می‌شود که هم باتور و هم بهادر یک قهرمان مشترک میان ایران و توران هستند. آری همچنان که مشهور است سیاوش به راستی یک ایرانی از نژاد خالص ایرانی نیست. فردوسی چگونگی زاده شدن او را چنین بیان می‌کند:

دو سردار از بهادران ایران، توس و گیو برای شکار به نزدیک مرزهای توران رفته بودند. در میانه‌ی شکار و جنگل، به دختری گریزپا برخوردند. زیبایی دختر چون تیر بر دل هر دو پهلوان نشست. آنها در حال شکار، هدف مزگان خدنگ این پری جنگل قرار گرفتند.

پهلوانان سالخورده و سپیدموی مانند «کودکان گردو یافته»^[1] بر سر این پری بگومگو کردند. یکی گفت من او را نخست دیده‌ام. دیگری گفت من او را گرفته‌ام. هیچ کدام پس نمی‌رفت. سرانجام آن آفت جان را که دو دوست را دشمن یک دیگر کرده بود، نزد کیکاوس بردند. سرگذشت خود بیان کردند. او نیز مانند آن مرد گردو شکن، کشمکش را به نفع خود پایان داد.

به گفته‌ی فردوسی این دختر فسونگر، بلای جان پهلوانان، اصالتاً تورانی و از نسل گرسیوز برادر افراسیاب بود. بدین سان یک زیباروی تورانی از سلاله‌ی افراسیاب با شهریار ایران درآمیخت و در نتیجه:

جدا شد از او کودکی چون پری
به این «بت آذری» نام سیاوش دادند.

پرورش سیاوش را به رستم پهلوان واگذارند. رستم او را هم چون خود دلاوری بار آورد. او جنگاوری آشنا به رزم و پهلوانی ماهر در بکارگیری اسلحه شد. با این حال او بیشتر از جنگ به صلح علاقه داشت.

فردوسی زیبایی را از نیرو جدا نمی‌کند. زیبایی سیاوش هوش از سر زنان می‌ربود. روحش نیز مانند جسمش زیبا بود. او پاکدامنی آسمانی بود.

با این ویژگیهای مردانه اما او در محیطی نامردانه به دشواریها و ماجراهای مهلک برخورد کرد. نخستین ماجرا با نامادری‌اش سودابه بود. سودابه زنی بود با زیبایی مشهور، حریص و یگانه. او به سیاوش جوان نرد عشق باخت در حالی که او پسر خوانده‌اش بود. چون پاسخ رد شنید، گزارش به کیکاوس برد. با روی خراشیده به حضور رسید و گفت: پسر ت سر و صورتم خراشید و خواست بر من دست یازد. این گفت و بهتانی زد. سیاوش از سر راستی سرگذشت را گفت. پادشاه در میان پسر و زنش مانده بود. به پیشنهاد مؤبدان، دستور داد تا هردو برای شناختن گناه کار از آتش بگذرند.^[3] سیاوش از آتش گذشت و در امان شد.

ماجرای دوم از نظر نتیجه مهمتر بود. خاقان توران قسمتی مهمی از ایران زمین را تصاحب کرد. کیکاوس غریو جنگ سر داد. پسرش سیاوش را فرماندهی سپاهیان کرد. رستم نیز با سیاوش جنگ را به خوبی پیش برد. تورانیان از ایران زمین بیرون شدند. اکنون جنگ از دفاع به حمله عوض شد. سپاه ایران می‌باید که وارد خاک توران شود. در این میان فرستادگان افراسیاب رسیدند. افراسیاب درخواست سازش داشت. سیاوش پذیرفت. برای پایان دادن به جنگ، خبر به پدر رساند. کیکاوس از پیشنهاد سیاوش برآشفته. او را از فرماندهی بر کنار کرد. دیگری را جانشین کرد و فرمان به ادامه‌ی جنگ داد. سیاوش پیشنهاد صلح را از فرمان پدر بهتر دید. از ایران بیرون شد و با سوارانی چند به توران پناه برد.

سیاوش با این کار در پی آن بود که فرصتی برای رسیدن به هدف بزرگش بیابد. هدف این بود نگذارد خونی که آمیخته از دو کشور در وجودش بود، بیهوده بر زمین ریزد. از این رو بایسته بود که ایران و توران سازش کنند. چون پیشنهادش را نپذیرفتند، او از پدر کناره

۱. گرلیوف شاعر روسی در داستانی که به سبک لافوتن نوشته، دعوای دو کودک گردو یافته را بیان می‌کند. کودکی دیدن گردو و دیگری برداشتن آن را ادعا کرده و کم مانده بود که غوغایی رخ دهد. سرانجام رهگذری را به قضاوت فراخواندند. رهگذر گردو را شکافت، نیمی از پوست آن را به یکی و نیم دیگر را به کودک دوم داد. خود نیز گردو را خورده و به غائله پایان داد.

۱. توضیح مترجم: در شاهنامه «بت آذری» نیز آمده است. ن.ک:

شاهنامه فردوسی. تحت نظر برتلس. انتشارات اندیشه‌ی عالم. ۱۳۸۱. تهران. ص ۹۴

۲. به روایت افسانه‌ها، در ایران قدیم که به آتش مقدس ایمان داشتند، عادت بر آن بود که متهمان را از آتش مقدس بگذرانند. اگر متهم بی‌گناه بود، آتش را با او کاری نبود.

گرفته و برای پیگیری پیشنهادش به افراسیاب پناهنده شد. سیاوش که به توران گذشت، در نامه‌ای به پدر هدفش را چنین بیان می‌کند:

«من به این جوانی خرد خود را پاس داشتم. خود بر نفسم چیره شدم. حرم شهریار نخستین اندوه را بر من آورد. ناچار به گذشتن از آتش وادار شدم. از این حال نیز رسته و به جنگ پرداختم. پیروز شدم. سرانجام سازش کردم. سازشی که دو جهان از آن شاد شوند. اما قلب شاه به سنگ مبدل شد.»

نیامد ز من هیچ کاری پسند
گشادن همان و همان نیز بند
چو چشمش ز دیدار من گشت سیر
بر سیر گشته نباشم دلیر

افراسیاب به خواب سیاوش را دیده بود. خواب سنجان به او گفته بودند که اگر با این جوان ستیز کند یا او به دستش جان دهد، تاج و تختش پایمال می‌شود، توران ویرانه می‌گردد و خون جهان را فرامی‌گیرد. از این رو افراسیاب می‌خواست دل سیاوش را با خود همراه سازد. سیاوش نیز افراسیاب را دوست می‌داشت. می‌خواست با توران رشته‌ها ببندد تا به هدفش برسد. از این رو به پیشنهاد پدرانه سردار پیران^[4] با فرنگیس دختر افراسیاب ازدواج کرد.

افراسیاب یکی از زیباترین بخشهای توران را برای آسایش و زندگی دامادش برگزید. سیاوش در آن جا بنایی مناسب با روحیه‌ی صلح طلبش آفرید. این بنا شاهکار جامعی از زیباییهای دو جهان بود. شاهنامه این بنا را که «سیاوش گرد» نام داشت، چنین توصیف می‌کند:

نه گرماش گرم و نه سرماش سرد
همه جای شادی و آرام خورد
نه بینی در آن شهر بیمار کس
یکی بوستان از بهشت است و بس
همه آبها روشن و خوش گوار
همیشه بر و بوم او چون بهار
سردار پیران که برای گردآوری باج از دنیا به دستور افراسیاب بیرون آمده بود، بازگشته و میان گزارشات خود از «سیاوش گرد» گفت:
سیاوش یکی جایگه ساخت نغز
پسندیده‌ی مردم پاک مغز
یکی شهر دیدم که اندر زمین
نه بیند چنان کس به توران زمین

روز نیمی از شبانه روز است و نیمی دیگر شب. نیمی از ماه تاریک است و نیمی روشن. نیمی از سال سرد است و نیمی گرم. جهان از آغاز آفرینش صحنه‌ی نبرد دو نقطه‌ی رودرو، دو نیروی دشمن بوده است. گذشته بشر معمولاً سرگذشت این دو و ماجرای نبردهای آن است.

هم چنان که در هر چیز طبیعت، دو گانگی هست، گذران زمان نیز از آن در امان نیست. این دو گانگی به ویژه در دین زیبای ایرانی (زرتشتی) آشکار است: در برابر هر هرمزد یک اهریمن است. اینان همواره در ستیزند. برتری گاه از آن این است و گاه آن. تا جهان هست ستیز خواهد بود.

۱ . وزیر افراسیاب. توضیح مترجم: پیران فرزند ویسه . عموزاده‌ی افراسیاب و فرمانروای ختن.
- شهیدی مازندرانی، حسین. فرهنگ شاهنامه. بنیاد نیشابور. نشر بلخ. تهران. ۱۳۷۷. ص ۶۲۲

فلسفه تاریخی فردوسی از سر تا پا بیان این دو گانگی میان هرمزد و اهریمن است. پندی که او در دهان رستم پهلوان نهاده است، چنین است رسم سرای درشت گهی پشت به زین و گهی زین به پشت در هر صفحه شاهنامه، در هر زمانی که سر پر سودای پهلوانی از عرش بلند به فرش پست می‌رسد، تکرار می‌شود. وقتی می‌گوید «چنین است» سرنوشت حتمی دوران و آسمان را رقم می‌خورد. این فلسفه تنها در ماجرای رستم و «دیو سپید» شاهنامه نیست بلکه در مفیتسوفل و فائوست از آثار گوته شاعر نامی آلمان دیده می‌شود. سیاوش سرشار از اندیشه‌های مهرآمیز، بسان فائوست فرشته‌ای است که می‌خواهد جهان را بهشتی کند اما در برابر، گرسیوز در نقش مفیتسوفل با نیت شیطانی‌اش ایستاده است. او رهبری یک «شاهزاده‌ی ایرانی مهاجر» را بر سرداران توران برنمی‌تابد. از سیاوش به افراسیاب بد می‌گوید:

فرستاده آمد ز کاوس شاه
نهانی به نزدیک او چند گاه
ز روم و ز چین نیزش آمد پیام
همی یاد کاوس گیرد به جام

تبهکار ترسوست. اگر این واژگونه بخوانی، ترسو تبهکار است. این کار از ترس گرامیداشت افراسیاب بر سیاوش بود. ضرب المثل «حادثه از آن ترسوست» مشهور می‌باشد.^[5] گرسیوز مانند یاغو از قهرمانان شکسپیر به وسوسه کردن افراسیاب که طبیعتی چون اوتللو داشت، پرداخت. گرسیوز توانست با این سخن چینیها افراسیاب را از راه به در کند. حال آن که پیشتر افراسیاب از سردار پیران نزدیکترین و معتبرترین سردارش شنیده بود که:

بدین زیب و آیین که داماد تست
به خوبی به کام دل شاد تست
و چقدر افراسیاب از این گفته شادمان و آسوده بود.

توطئه‌ی دستمال یاغو را می‌دانید. افراسیاب و سیاوش نیز قربانی این نیرنگ گرسیوز نابکار شدند. افراسیاب به ناگاه لشکر کشید. سپاه برآراست و «سیاوش گرد» را به تندی در میان گرفت. سیاوش و یارانش در میان سپاهیان گرفتار محاصره شدند. سیاوش خود سرنوشت و سرانجامش را پیش بینی کرده بود که:

چو خرم شود جای آراسته
پدید آید از هر سوی خواسته
نباید مرا شاد بودن بسی
نشید برین کاخ دیگر کسی

با چنین حسی چون شنید که افراسیاب سپاه آراسته و آماده نبرد است، تصمیم به فرار گرفت اما نگرینخت. همه‌ی راهها را بسته یافت در چنین حالی خود را به تقدیر سپرد. یاران وفادارش خواستند تا ایستادگی کنند، اما چگفت آن خردمند با رأی و هوش که با اختر بد بمردی مکوش سیاوش با افراسیاب رو به رو آمد و گفت:

چرا جنگجو آمدی با سپاه

۱. توضیح مترجم: برای این ضرب المثل که «قورخان گوزه چوپ دوشر» معادل فارسی یافت نشد. این بیت از مولوی اشاره به این مفهوم دارد:

گر گریزی به امید راحتی زان طرف پیشت بیاید آفتی

چرا کشت خواهی مرا بی گناه
خواست افراسیاب را از آرام نماید اما گرسیوز نابکار فرصت نداد و شیطان صفتانه
سیاوش را خطاب کرد و گفت:
گر ایدر چنین بی گناه آمدی
چرا با زره نزد شاه آمدی
پذیره شدن زین نشان راه نیست
کمان و زه هدیه‌ی شاه نیست
دیگر همه چیز به پایان بود. قلب افراسیاب از مهر خالی شده و نیرنگ گرسیوز خردش
را گوشه نشین کرده بود. او گفته مؤبدان را فراموش کرد:
اگر با سیاوش کند شاه جنگ
چو دیبه شود روی گیتی به رنگ

...

وگر او شود کشته بر دست شاه
به توران نماند سر و تخت و گاه
سرازیر آشوب گردد زمین
ز بهر سیاوش بجنگ و بکین
خشم چشمان افراسیاب را بسته بود. به جلاد دستور داد سر هم چون «بت آذری»
سیاوش را از تن جدا کنند. در این لحظه‌ی ترسناک، فرنگیس دختر افراسیاب آمد.
دلسوخته حکایت از بی گناهی سیاوش کرد. از پدر خواهش نمود. خواست تا سیاوش
بخشیده گردد. اما با این خواهشها او کاری از پیش نبرد. کم مانده بود که خود نیز کشته
شود. تنها با خواهش برخی ندیمگان مجازات مرگ او به زندان تغییر یافت.
کار جلاد را سرداری به نام کرو[6] انجام می داد. این شخص در یک هم‌آوردی، از
سیاوش شکست خورده بود. اکنون خواستار بود که در این فرصت گرانبها سیاوش را
بکشد. چون خنجر انتقام کرو با کینه‌ای تلخ، بر گردن بی گناه سیاوش رفت، آن ستمدیده
بزرگ صلح ایران و توران در پایان گفت:
از ایران و توران برآید خروش
جهانی ز خون من آید به جوش

نوشته شده در چهارشنبه بیست و یکم شهریور ۱۳۸۶ ساعت ۱۳:۱ توسط پرویز زارع
شاهمرسی |

عرب الفباسیندا فتحه نین یازما قایداسی

۱. توضیح مترجم: کرو یا همان گروی زره یکی از خویشان افراسیاب و یکی از گردن فرازان توران
بود که در یک زورآزمایی با سیاوش شکست خورد. فردوسی درباره‌ی او می گوید:
گروی زره آنکه از کام و داد نژاد است و هرگز مباد این نژاد
او در جنگی که به خونخواهی سیاوش آغاز شد، از گیو شکست خورده و به بند کشیده شد.
گیو او را نزد کیخسرو آورد:

وزان پس گروی زره را بدید برو کرد نفرین و نفرین سزید
گروی زره را گره تا گره بفرمود تا برکشیدند زره
چو بندش سراسر جدا شد ز بند سرش را بریدند چون گوسفند

تانیین آدیلا

پرویز زارع شاهمرسی

عرب الفباسی تورکو دیلینین سسلرینی گوسترمگه تام شکیلده ناقصدیر بونا باخمیارایاق
 گرکلیدیر کی اوخویوب یازماق ایشینی آسانلاشدیرماق اوچون قایدالار حاضیرلانیب
 اوگرنیلسین. «آ» سسی ده بو قورومدان قیراق دگیل. ائله محض بونا گوره ده بو یازیدا بو
 سسین دوزگون یازیدا گوسترمک، اساس مقصد توتولوب.
 - «آ» اوچ شکیلده بیر سوزده گله بیر: یا ایلک هجادا (ات = گوشت) یا اورتا هجالاردا
 (گلمک = آمدن) و یا سون هجادا (دوه = شتر).
 - «آ» ایک هجدا گلکدیده، الفین اوستونده دایانیر آنجاق حرکه قبول ائتمیر. مثال: ال
 (دست)، اگری (کچ)، اش (همتا) و ...
 - «آ» آدلارین یا صفتلرین اورتا هجالاریندا گلدیکده، یازیدا هئچ بیر ایزی قالمیر. مثال: دری
 (پوست)، قمچی (تازیانه)، قجیر (عقاب) و ...
 - «آ» سوزلرین سون هجاسیندا گلدیکده «ه» و «ة» اوستونده دورار. مثال: قجله
 (زاغی)، قره (سیاه- بزرگ) و ...
 - بیر سوزون سون هجاسیندا «آ» اولوب آیری بیر آردل (پسوند) اونا یاپیشارسا،
 یاپیشقیلی سوز ساییلا بیله جگینه گوره، ایلک بولوم اوز اصلی شکلینده یازیلمالیدیر.
 سله (زنیل) + چی = سله چی (زنیل دزف زنیل فروش). گنده + جک = گنده جک (رفتنی).
 - «آ» سسینی مصدرلرده گوسترمک اوزلوگونده بیرپارا اویغونسوزلوق توره ده بیلر. «کوکله
 مک» (کوک کردن) دوزگون دور یوخسا «کوکلمک»؟
 قایدا بودور کی «آ» سسی مصدر کوکونون سونوندا اولسا، گرک آیری یازیلسین بوندان
 باشقا حالدا گرک یاپیشقیلی ضبط اولونسون. بو قایدانین ایشلتمه سی بئله اولارکی
 ایلک آددیمدا مصدر علامتین آرادان قالدیریب، مصدرین کوکونو سیناماق لازمدیر. مصدرین
 کوکونون سونو «آ» سسی اولسا، مصدر علامتی اوندان آیری شکیلده یازیلمالیدیر. مثال:
 کوکله مک = کوکله + مک
 بئله لیکله آشاغیداکي مثاللار بو قایدالاری ایضاح ائده بیلرلر:

بئله یازماق	بئله یازاق
گوزه ل	گوزل
خزه ل	خزل
بزمک (اراستن)	بزه مک
کوکرمک (غریدن)	کوکره مک
چورومه ک	چورومک
کوکله نمک (کوک شدن)	کوکلنمک
ده وه (شتر)	دوه
که په نک	کپنک
کیشنمک (شیه کشیدن)	کیشنه مک
اوره ک	اورک
کویولدمک (طنین انداختن)	کویولده مک
گوبه لک	گوبلک
بزه ک	بزک
گنده ن	گندن

گرک
گوزله مک

گره ک
گوزلمک

نوشته شده در پنجشنبه پانزدهم شهریور ۱۳۸۶ ساعت ۱۲:۳۴ توسط پرویز زارع
شاهمرسی |

جایگاه زبان ترکی در سده پنجم هجری

بنام خدا
پرویز زارع شاهمرسی

این مقاله در روزنامه سرخاب مورخ ۲۱ تیر ۱۳۸۶ چاپ شده است

مردم آذربایجان پیش از سده‌ی پنجم با زبان ترکی آشنا شده بودند ولی این آشنایی به صورت گذرا و موقتی بود. حضور مستمر و همیشگی ترکان در آذربایجان که از اوایل سده‌ی پنجم آغاز شد، موقعیت را برای حضور قدرتمندانه‌ی زبان ترکی در آذربایجان فراهم کرد. در هر کجا که سلجوقیان وارد می‌شدند زبان ترکی نیز اشاعه پیدا می‌کرد. واژگان ترکی همراه دستور زبان خاص ترکی اوغوز، در توبره‌ی اسبان‌شان سرزمین‌های مختلف را در می‌نوردید.

در این زمان زبان پهلوی زبان پهلوی در قهقهه‌رای سستی بود. روی هم رفته بعضی احتمال داده‌اند که خط و زبان پهلوی تا سده‌ی پنجم باز هم آثاری داشته و مردمی بدان حرف می‌زده و می‌نوشته‌اند ولی در آن موقع از میان رفته است. به طور مثال فخرالدین اسعد گرگانی معروف به فخری گرگانی در حدود سال ۴۴۰ هجری، قصه‌ی ویس و رامین را از پهلوی به فارسی معمول آن دوره در اصفهان ترجمه و به نظم درآورده است. او در اول کتاب می‌گوید:

ندیدم زان نکوتر داستانی

و لیکن پهلوی باشد زبانش

نماند جز به خرم بوستانی

نداند هر که برخواند بیانش

نه هر کس آن زبان نیکو بخواند

وگر خواند همه معنی نداند

زبان پهلوی در عرض مدتی حدود ۷۰ سال صحنه‌ی برتری را به زبان ترکی سپرد و پس کشید. [۱]۷ این تغییر سریع و گسترده خود گویای ضعف زبان پهلوی از یک سو و قدرت و انسجام زبان ترکی بود. چون جنگاوران ترک بیشتر در میان روستاییان و به دور از شهرها در مراتع و چراگاه‌های مجاور، اردوگاه بر پا کرده بودند؛ زبان ترکی بیشتر و در آغاز در روستاها رواج یافت. [۲]۸

[۱]۷ . ذکاء، یحیی. **جستارهایی در باره‌ی زبان مردم آذربایجان**. بنیاد موقوفات دکتر

افشار. تهران، ۱۳۷۹. ۵۳

- آقای ذکاء در این باره معتقدند: «در فاصله ۷۰ سال از مرگ ابوسعید تیموری تا خیزش شاه اسماعیل زبان آذری پس رفت و ترکی رواج یافت.»

[۲]۸ . دایرة المعارف بزرگ اسلامی. جلد اول. زیر واژه‌ی آذربایجان. ص ۲۰۶

آقای دکتر محمدمین ریاحی در باره‌ی تغییر زبان پهلوی به زبان ترکی چنین می‌نویسد: «در واقع علت عمده‌ی دگرگشت زبان آذری به زبان ترکی آن بوده که پشتوانه‌ی حکومتی زبان ترکی و نیاز مردم به تماس با عمال حکومت، موجب آشنایی پهلوی زبانان (آذری زبانان) بعضی شهرها با زبان نورسیده (یعنی ترکی) و عقب نشینی تدریجی

از نظر زبان شناسی، چیزی به نام زبان خوب و یا زبان بد وجود ندارد. اصولاً زبان‌ها از نظر این که وسیله‌ی ارتباطی هستند، با یکدیگر تفاوتی ندارند بلکه تنها می‌توانند از نظر برآورده کردن نیاز سخنگویان تفاوت داشته باشند. از نظر زبان شناسی زبان درست زبانی است که با کمترین اصطکاک و زحمت، نتیجه‌ی مطلوب را برای گوینده‌ی خود حاصل کند. بنابر این «صحیح» و «غلط» در مورد زبان هیچ معنی ندارد مگر آن که در ارتباط با موقعیت‌هایی که استعمال زبان را ایجاب می‌کند، بررسی شود. به هر حال انسان برای رنج خود و تلاشی که برای زندگی می‌کند، ارزش قایل است و زبان در شناخته شدن زحمت و تلاش انسان، مقام اول را داراست.^{[3]۹}

زبان ترکی به دلیل گیرایی و صلابت خاص خود، به سرعت در میان مردم رشد کرد. سرعت این رشد در روستاها بیش‌تر و در شهرها کم‌تر بود. اکنون نیز نام بیش‌تر روستاها در آذربایجان ترکی است در حالی که شهرها نام باستانی خود را حفظ کرده‌اند مانند اردبیل، مراغه، تبریز، شیروان و باکو.^{[4]۱۰} زبان ترکی ویژگی‌هایی دارد که دقت در آن‌ها می‌تواند علت رشد و گسترش سریع آن را روشن نماید. اصل توالی پیوندها؛ در زبان ترکی از انواع پیوندها آن چه وظیفه‌ی ماهوی داشته و در معنی خود کلمه ایجاد تصرف کند، باید در فاصله‌ی نزدیک‌تری باشد و آن چه نقش خارجی داشته و برای ایجاد همبستگی میان اجزای مختلف کلام به کار رود، در فاصله‌ی دورتری از

آذری (پهلوی) شده است. درست به همان دلیل و به همان صورتی که در آسیای صغیر با ورود ترک‌ها و تسلط حکومت آن‌ها، بومیان رومی تبار به تدریج ترک زبان شدند.» آقای یحیی ذکاء در مقاله‌ی «ردیابی زبان‌های ایرانی در قفقاز گویش تاتی یا آرانی» می‌گوید: «زبان آذری که هیچگونه نفوذ و یا ادبیاتی قوی نداشت و به مقدار بسیار کم مکتوب بود، رفته رفته جای خود را به ترکی داد.» ن.ک:

- ورجاوند، پرویز. **ایران و قفقاز. (اران و شیروان)**. نشر قطره. تهران. ۱۳۷۸. ص ۲۹۰
^{[3]۹} . حسین‌زاده، علی (داش‌قین). **ماهیت زبان**. انتشارات اختر تبریز. ۱۳۸۰. ص ۳۰
^{[4]۱۰} . آقای محمدامین ریاحی در مقاله‌ی «ملاحظات دربارۀ زبان کهن آذربایجان» در این باره می‌نویسد:

«پیش‌روی ترکی و واپس نشینی فهلوی در نواحی و شهرهای مختلف و حتی در میان طبقات مختلف مردم، در زمانهای مختلف نسبت به اوضاع و احوال مختلف جغرافیایی از جمله آب و هوای هر منطقه و میزان سازگاری آن با زندگی کوچ نشینان، دوری و نزدیکی آن از راههای اصلی و جنگها و کشتارها و مهاجرتها و علل شناخته و ناشناخته دیگر ارتباط داشته است. به این ترتیب بررسی تقدم و تاخر این دگر گشت زبان و تعیین تاریخ تقریبی آن در هر شهر و ناحیه و روستا جداگانه باید انجام گیرد. ... بعدها در حکومت ترکمنهای آق قویونلو و قراقویونلو، می توان حدس زد که پشتوانه حکومتی زبان ترکی و نیاز مردم به تماس با عمال حکومت، موجب آشنایی فهلوی زبانان بعضی شهرها با زبان نو رسیده و عقب نشینی تدریجی فهلوی شده باشد؛ درست به همان دلیل و به همان صورتی که در آسیای صغیر با ورود ترکها و حکومت آنها به تدریج بومیان رومی تبار، ترک زبان شدند. در خود تبریز، پایتخت ترکمنها، چنان که از منابع پیش گفته برمی آید و با بررسی اجمالی وضع شاعران آن شهر در «تذکره تحفه سامی» بیان خواهیم کرد، تا اواخر قرن دهم هنوز زبان پیشین تغییر نیافته بوده و احتمالاً دگر گشت قطعی در جنگهای پس از شاه تهماسب با عثمانیها، و اشغال بیست ساله آن شهر پیش از شاه عباس بزرگ انجام پذیرفته است. . از مجموع آنچه گفتیم چنین نتیجه می شود که زبان ترکی ابتدا در دروازه خروجی آذربایجان در خوی جاخوش کرد و نواحی کوهستانی شمال شرقی آذربایجان، همان جاهایی که هنوز بقایایی از آذری برسر زبانهاست، آخرین جاهایی بوده که ترکی در آنها راه یافته است.»

ریشه قرار می‌گیرد. پیوندهای توصیفی به لحاظ این که نقش خود را در داخل کلمه و در زمینه مفهوم جدید بخشیدن به آن ایفا می‌کنند، از پیوندهای تصریفی که وظیفه‌ی ارتباط کلمه را با سایر اجزای کلام فراهم می‌سازند، به ریشه نزدیک‌ترند. اصل هماهنگی اصوات: اصوات در زبان ترکی هماهنگی و تطابق گروهی دارند که از جنبه‌های خاص این زبان است و منظره‌ی صوتی ویژه‌ای به کلمات و الفاظ آن‌ها می‌بخشد.

اصل کوتاهی صائت‌ها: خصوصیت دیگر زبان ترکی، کش‌دار نبودن اصوات صائت رایج در این زبان است. منظور از کوتاه یا کشیده بودن یک صائت، فرق فاصله‌ی زمانی میان شروع و پایان تلفظ آن می‌باشد. به عبارت دیگر وقتی یک صائت به شکل انفجاری از حنجره خارج شود، شکل کوتاه و هر گاه به صورت کش‌دار ادا شود، شکل کشیده آن را خواهد داشت. زبان ترکی از نظر عمومی، زبان کوتاه صائت است. این ویژگی از وجوه تمایز زبان ترکی است و یکی از لوازم بومی شدن لغات بیگانه این است که صائت‌های کشیده‌ی آن‌ها به صائت‌های کوتاه و متعارف تبدیل شود.

اصل نبودن علامت جنس: در زبان ترکی جنسیت گرامری وجود نداشته و جنس هر اسم از مدلول آن معلوم می‌شود.

تنوع و نظم افعال: زبان ترکی از نظر وسعت و تنوع افعال، از زبان‌های غنی است. در زبان‌های ترکی افعال حالت انعطاف و استعداد فوق العاده‌ای به تصرف و پذیرش مفاهیم متنوع ابراز می‌دارند. زبان ترکی از نظر تصریف افعال با قاعده‌ترین زبان دنیاست. [5]۱۱ دستور زبان ترکی بسیار با قاعده است و در آن استثنایی وجود ندارد. از نظر دشواری شناسی کلی، دشواری زبان ترکی بسیار کمتر از زبان‌های دیگر است. در جایی که زبان فرانسه برای ادای یک مطلب از ۱۳ کلمه استفاده می‌کند، در زبان ترکی ۴ کلمه برای ایفای آن کافی است. [6]۱۲ برخی از ویژگیهای زبان ترکی عبارتند از:

- هم‌گونی واژه‌ها.
- کلمات ترکی هیچ گاه با دو همخوان شروع نمی‌شود.
- زبان ترکی دارای مفرد و جمع ولی فاقد تثنیه است. جمع، کاربرد زیاد ندارد.
- بن فعل به تنهایی دارای ارزش امر مفرد است.
- صفت و قید از یکدیگر متمایز نیستند.
- فعل برای بیان مفاهیم گوناگونی مانند ضرورت، امکان و شرط و ... پسوندهای متعدد می‌گیرد.
- صفت مطلق قبل از اسم و مضاف الیه قبل از مضاف قرار می‌گیرد.
- حرف تعریف وجود ندارد.
- در صرف اسماء پسوندهای ملکی به کار می‌رود.
- وند affix بعد از کلمه می‌آید.
- بعد از اعداد علامات جمع به کار نمی‌رود.
- مقایسه با مفعول منه انجام می‌گیرد.
- برای فعل معین به جای داشتن از فعل بودن (ایمک) استفاده می‌شود.
- در بسیاری از زبان‌های ترکی برای حرکت منفی مخصوصی وجود دارد.
- پسوند سؤال موجود است.
- به جای حروف ربط از اشکال فعل استفاده می‌شود. [7]۱۳

[5]۱۱ . فرزانه، محمدعلی. همان. ص ۱۲

[6]۱۲ . مالرب، میشل. **زبان‌های مهم جهان**. ترجمه‌ی عفت ملانظر. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. تهران. ۱۳۸۲. ص ۲۷۱

[7]۱۳ . هیأت، جواد. سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی. همان. ص ۲۷

ویژگی مهم دیگر که باعث قدرت و صلابت خاص زبان ترکی در میان زبان‌های دیگر می‌شود، قانون آهنگ است. چون زبان ترکی دارای ۹ حرف صدادار است، ترتیب قرار گرفتن این حروف صدادار یا مصوت‌ها، از قانون آهنگ پیروی می‌کنند و هر واژه‌ی ترکی لفظ خاص خود را دارد که با محک قانون سنجیده می‌شود. قانون آهنگ قانونی محکم و ماندگار است و به سادگی نیز می‌توان از آن برای تشخیص درستی یا نادرستی تلفظ کلمه بهره جست. [8]۱۴

با وجود این ویژگی‌های بارز در زبان ترکی و وجود کاستی‌های فراوان در زبان پهلوی، زبان ترکی به سرعت در آذربایجان پیشرفت کرد. سلجوقیان در کار ترویج زبان ترکی نه اجباری به کار بردند و نه زحمتی را متحمل شدند. بلکه زبان ترکی جای خود را در میان مردم گشود. اگر چه زبان ترکی از پشتوانه‌ی حکومتی نیز برخوردار بود ولی این مسأله دلیل اصلی گسترش زبان ترکی نبود. چرا که اگر مسأله اجبار و خصومت در میان می‌بود، باید مردم در حفظ زبان پهلوی سعی بلیغ می‌کردند؛ در حالی که حتی پس از افول سلجوقیان نیز زبان پهلوی هرگز سر بلند نکرد. به طور کلی هیچ منبع تاریخی وجود اجباری از طرف سلجوقیان را برای تحمیل زبان خود در آذربایجان تأیید نمی‌کند. [9]۱۵

[8]۱۴ . پیرهاشمی، تیمور. **دستور زبان ترکی آذربایجان**. انتشارات دانشگاه تبریز. ۱۳۶۸. صص ۲۴ و ۲۵

[9]۱۵ . آقای محمدرضا شعار در کتاب «بخشی در باره‌ی زبان آذربایجان» چنین می‌نویسد: «با سر شکستن و زبان بریدن و مناره از کله‌ها ساختن و پشته از کشته‌ها ترتیب دادن و استخفاف بومی‌ها و رسیدگی نکردن به دادخواهی ستم‌دیده‌ای که فرضاً با زبان غیر ترکی به آن‌ها تظلم نموده است، زبان خود را تحمیل نمایند.» ایشان در جایی دیگر نیز می‌گوید: «نویسندگان منصف و ارباب تحقیق را متفقاً عقیده بر این است که زبان فعلی آذربایجان ترکی یک زبان عارضی بوده که در نتیجه‌ی حملات و زجر و فشارها و تملادی تسلط اقوام ترک زبان به اهالی این قسمت از ایران تحمیل شده است.»

زبان ترکی در ویژگی عارضی بودن هیچ تفاوتی با زبان پهلوی یا زبان فارسی و عربی و ... ندارد چرا که زبان پهلوی و فارسی نیز زبان بومی و اولیه‌ی مردم آذربایجان نیستند. مگر نه این که اگر قرار بر بومی بودن باشد باید زبان ماننایی، اورارتویی و یا زبان‌های را که پیش از آن‌ها بر ما شناخته نیست، اساس قرار دهیم. پس در این زمینه حقی برای زبان پهلوی یا فارسی متصور نمی‌توان بود. مطلب دیگر این که بنا بر کدام منبع تاریخی در آذربایجان از کله‌ها مناره بر پا شد؟ کجای این سرزمین از کشته پشته درست شد؟ آیا عاقلانه بود سلجوقیان که همه‌ی هم و غم‌شان نبرد با رومیان و مسیحیان بود، در آذربایجان از مردم مسلمان این دیار از کشته پشته بسازند و از کله مناره؟ دیگر این که اگر سلجوقیان اجباری بر زبان ترکی و تعصبی در ترویج آن داشتند، چرا دفتر و دیوانشان پارسی دری بود و چرا در ترویج پارسی دری کوشش می‌کردند؟ دایرة المعارف بزرگ اسلامی که منبعی متأخرتر و معتدل‌تر است صراحتاً وجود هر گونه اذیت و آزاری را از طرف سلجوقیان در ترویج زبان ترکی در آذربایجان رد می‌کند. در صفحه‌ی ۲۰۶ جلد اول این کتاب آمده است: «از زمان سلجوقیان که ترکمانان در آذربایجان سکنی گزیدند، به حکم چادر نشینی و گله داری ابتدا در مراتع و چراگاه‌های مجاور ده‌ها به زندگی پرداختند. مسأله‌ی ترکی شدن از دهات شروع شد و شهرها که مراکز فرهنگی بودند بیش‌تر مقاومت کردند. البته به تدریج بودند و نه بر اثر اجبار اقتصادی، اجتماعی نه اجبار سیاسی عمدی یا تحکم و فشار بود، زبان قوم غالب را آموختند و با ایشان درآمیختند. همان اتفاق که در آسیای صغیر افتاد و زبان یونانی به ترکی عوض شد. البته شواهدی است که بعضی از امرای ترک مردم را از تکلم به غیر زبان ترکی منع کرده‌اند اما چنین شواهدی در آذربایجان در دست نیست.»

پیش از آمدن سلجوقیان به آذربایجان، زبان علمی و نوشتاری مردم این سرزمین به مانند دیگر سرزمین‌های اسلامی زبان عربی بود. در سرتاسر جهان اسلام و فرهیختگان و نویسندگان از زبان عربی بهره می‌بردند. زبان عربی به عنوان زبان قرآن و حدیث در میان مسلمانان محترم بود. دانشمندان و اندیشمندان ترک نیز کتاب‌های خود را به عربی می‌نوشتند. ابو نصر فارابی ملقب به معلم ثانی، جاراله زمخشری نویسنده‌ی کتاب‌های «تفسیر کشاف» و «مقدمة الادب»، محمد شهرستانی نویسنده کتاب الملل و النحل و اسماعیل جوهری فارابی نویسنده‌ی کتاب «صاح الجوهري» و یا «الصاح فی اللغة» از این دسته بودند.^{[10]۱۶}

چون سلجوقیان کار حکومت را از خراسان آغاز کرده بودند، برای امور دیوانی از دبیران خراسانی بهره می‌بردند. دبیران خراسانی نیز دفتر و دیوان را به زبان پارسی می‌نگاشتند. هنگامی که آمد و شد فرمانروایان سلجوقی و جایگیری آنان در آذربایجان فزونی یافت، دبیران خراسانی نیز به آذربایجان آمدند. بدین سان زبان پارسی دری نیز در میان فرهیختگان آذربایجانی رواج یافت. فهم واژگان و دستور پارسی دری برای آذربایجان دشوار بود. برای حل این مشکل یکی از شاعران خراسانی به نام ابونصر علی بن احمد بن منصور اسدی طوسی (پسر اسدی طوسی شاعر) کتاب «لغت فرس» یا «فرهنگ اسدی» را نوشت. همچنین قطران تبریزی کتاب «تفاسیر فی اللغة الفرس» را به این منظور نگاشت. این دو اثر دیرینه‌ترین آثاری هستند که به منظور آشنایی مردم آذربایجان با پارسی دری تألیف شده‌اند.^{[11]۱۷} دفاتر و دیوان سلجوقیان ایران و حتی سلجوقیان روم، پارسی بود و سلجوقیان در ترویج زبان پارسی در آسیای صغیر نقشی بسزا دارند. به طور کلی سده‌ی پنجم هجری، دوران حضور گسترده‌ی ترکان در جهان اسلام بود. البته دوران آغازین حضور به سده‌ی دوم هجری و ورود ترکان به دستگاه خلافت عباسی بازمی‌گردد.^{[12]۱۸} چون ترکان دسته دسته مسلمان می‌شدند، لازم بود که حاکمان بنی عباس از طرز زندگی آنان آگاه می‌شدند. در سال ۲۵۵ ق جاحظ کتاب‌های «مناقب الترك» و «فضایل الاتراک» را برای وزیر متوکل نوشت. با این حال ظهور سلجوقیان و به ویژه نتایج جنگ ملازگرد، ترکان را به عنوان بازوی توانمند اسلام نمایاند. در سده‌ی پنجم دو کتاب بزرگ به منظور شناساندن ترکان به جهان اسلام نگاشته شد.

۱- دیوان لغات الترك: این کتاب نخستین کتاب گرامر ترکی است. محمود کاشغری آن

^{[10]۱۶} . در سده‌ی دوم هجری بازار بحث و جدل میان اسماعیلیان، خوارج، معتزله‌ها و متشرعان درباره‌ی موضوعاتی چون حدوث و قدم عالم، مقدار علم خداوند بر جزئیات، جبر و اختیار و معاد جسمانی گرم بود. گروهی از مسلمانان به ویژه معتزله که خردگرا بودند، برای اثبات گفته‌ها و نظرات خود به علوم یونانی متوسل شدند. در نتیجه با حمایت خلافت بنی عباس نهضت ترجمه به سردمداری مترجمان چیره دستی هم چون حنین بن اسحاق و ثابت بن قره آغاز شد. ترجمه‌ی کتاب‌های یونانی به زبان عربی، این زبان را به مرتبه‌ای بلند رسانده و آن را تبدیل به زبان علمی مسلمانان کرد. برای آگاهی بیشتر ن.ک:

- حلبی، علی اصغر. **تاریخ تمدن اسلام**. انتشارات چاپ و نشر بنیاد. تهران. ۱۳۶۵

^{[11]۱۷} . نفیسی، سعید. همان. ص ۴۸

^{[12]۱۸} . هارون الرشید خلیفه‌ی عباسی ۱۴ پسر از زنانی متعدد و با ملیت‌های مختلف داشت. امین از مادری عرب و مأمون فرزند زنی ایرانی بود. مادر معتصم نیز از ترکان بود. زمانی که معتصم به قدرت رسید، ترکان که خویشاوندان او بودند، قدرتی به هم رسانده و به آزار مردم در بغداد پرداختند. چون مردم بغداد به ستوه آمدند، معتصم پایتخت را از بغداد به سامرا برد. اما قدرت ترکان کم نشد به حدی که آنان متوکل عباسی دهمین خلیفه را کشتند و پس از آن خلفای بنی عباس، بازیچه‌ای در دست امیران ترک بودند.

را در سال ۴۵۱ق به المقتدی بالله خلیفه‌ی عباسی تقدیم کرد. او در این کتاب یک نقشه‌ی رنگی از جهان کشیده بود که مرکز عالم یعنی شهر بلاساغون مرکز حکمرانان ترک قرار داده شده بود. او در کتاب از قبایل اوغوز نام برده و از آنان با نام ترکمانیه اسم می‌برد. در این کتاب آگاهی‌های مهمی در باره‌ی اقوام ترک و نمونه‌هایی از ادبیات ترکی آورده شده است. در این دیوان برای فهم بهترین معنای کلمات ۲۷۲ ضرب المثل، ۴ مرثیه، چند حکایت، ۳۰۰ رباعی و ... آورده شده است. خصوصیات لهجه‌های مختلف زبان ترکی نیز بیان شده است. هدف از نگارش این کتاب، آشنا کردن عرب‌ها با لهجه‌های مختلف زبان ترکی است. [۱۹] [۱۳] محمود کاشغری کتاب دیگری به نام «جواهر النحو فی لغات التترک» را نوشته و در آن در مورد جمع، مفرد، تفصیل و تصغیر و اعراب سخن گفته است. قوتادقو بلیک (علم سعادت): ایرانیان این کتاب را شاهنامه‌ی ترک نامیدند. این کتاب در سال ۴۶۲ق/ ۱۰۶۹م توسط یوسف اولوغ به صورت شعر نگاشته شده و به بغراخان سلطان قاراخانی تقدیم شده است. به این مناسبت نیز نویسنده‌ی آن به لقب حاجب خاص مفتخر شد. این کتاب دانشنامه‌ی سیاست است و مسایل اجتماعی در آن بحث قرار گرفته است. برای اثبات مطالب نیز از ضرب المثل‌ها و سخنان بزرگان استفاده شده است. کتاب به صورت مثنوی و در بحر متقارب مثنی مقصور نوشته شده و به شاهنامه‌ی فردوسی در سبک نزدیک است. این کتاب دارای ۶۴۵ بیت، ۳ قصیده و ۱۷۲ رباعی بوده و نخستین کتاب شعر ترکان به شمار می‌رود. هم چنین یکی از پایه‌های ادبیات منظوم ترکی است. [۲۰] [۱۴]

[۱۹] [۱۳]. به گفته‌ی کاشغری یکی از مشخصات لهجه‌ی اوغوز (که زبان سلجوقیان بود) این است که کلمات پارسی در آن بیش‌تر وارد شده است. این به دلیل همسایگی و مراوده‌ی بسیار اوغوزها با ایرانی بود. ترکان اوغوز بسیاری از کلمات ترکی را به فراموشی سپرده و معادل پارسی آن را به کار می‌بردند. کاشغری برای نشان دادن این نزدیکی میان ترکی و فارسی یک ضرب المثل معروف و معنی‌دار آورده است:

باش‌سیز بورک اولماز تات‌سیز تورک اولماز

(سر بی کلاه نمی‌شود ترک بدون فارس نمی‌شود)

ارتباط میان اقوام ترک و فارسی از قدیم وجود داشته است. برخی به غلط از تعبیر فردوسی در دشمنی ایران و توران استنباط کرده‌اند که از دیر باز میان ترک و فارس دشمنی وجود داشته است. در حالی که این ضرب المثل و مثال‌های فراوان نشان دهنده‌ی ارتباط مثبت میان این دو قوم است. این ضرب المثل خود پاسخی است گزیده به مروجان دشمنی ترک و فارسی که به مانند پیاده نظام استعمارگران تفرقه‌جو عمل می‌کنند و ذهن‌ها را مسموم می‌نمایند. مسأله‌ی اصلی این است که ترک‌ها و فارس‌ها در طرز معیشت و استفاده از طبیعت متفاوت بوده‌اند. این تفاوت در معاش موجب پدید آوردن روحیات خاصی شده است. صداقت، سادگی و زندگی بی‌تکلف صحرانشینان با روحیه‌ی محافظه‌کاری، حيله‌گری و حساب‌گری شهرنشینان متفاوت است. این تفاوت نیز به مقتضای طبیعت پدید آمده است نه از سر خواست انسان‌ها. مولوی در باره‌ی این تفاوت می‌گوید:

یک حمله و یک حمله‌کآمد شب و تاریکی

چستی کن و ترکی کن، نی نرمی و تاجیکی

[۲۰] [۱۴]. یوسف اولوغ به روایتی شاگرد ابن سینا بوده است. او در کتاب خود آگاهی فراوانی در امور مختلف مانند ادبیات، نجوم، شیمی، زیست‌شناسی، جغرافی و ریاضیات به دست می‌دهد. در تمام کتاب ۱۲۰ واژه‌ی عربی و فارسی استفاده شده است. اینان نیز اصطلاحات دینی و دولتی بودند. زبان شاعر ساده و در عین حال ادبی است. کتاب با ستایش پروردگار و تجلیل پیامبر و چهار خلیفه‌ی نخست آغاز شده و

نوشته شده در چهارشنبه چهاردهم شهریور ۱۳۸۶ ساعت ۱۰:۱۰ توسط پرویز زارع
شاهمرسی |
عاشیق حسن اسکندری
بنام خدا

طرلان اسکندری در سال ۱۳۲۶ شمسی در روستای کلاله از توابع قره‌داغ زاده شد. پدرش آقاخان اسکندری نام داشت. طرلان در ۱۰ سالگی به تبریز رفت و در کارگاه قالببافی به کار پرداخت. علاقه به موسیقی موجب شد تا قوال زنی را بیاموزد. او چنان پیشرفت کرد که در سال ۱۳۴۴ در تالار تربیت تبریز برنامه اجرا کرد. همان سال قالببافی را رها کرده و به تهران رفت و در نانوائی مشغول بکار شد. در سال ۱۳۴۶ در آموزشگاه موسیقی نام نویسی کرد و دو سال نزد فاریا آموزش دید. در سال ۱۳۴۷ ازدواج کرد و چندی بعد به تبریز بازگشت و در به حرفه قالی بافی مشغول شد. در کنار این کار، نزد عاشیق حاجی عبادیان، عاشیق عبدالعلی نوری و عباس عبادیان به آموختن رموز عاشیقی پرداخت.

اسکندری در ۱۳۴۹ نزد عاشیق عیسی دشن نواختن قوال را به صورت حرفه‌ای آغاز کرد. استادان دیگرش عاشیق علی بخشی، عاشیق عزیز شهنازی و عاشیق حاج محمدباقر هستند. از ۱۳۵۰ رسماً به جرگه عاشیقها پیوست و حتی در رادیو نیز برنامه اجرا کرد. از سال ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶ یک هفته در سال به اجرای برنامه در تالار تربیت تبریز می‌پرداخت. او در این سالها گروه بزرگ موسیقی عاشیق‌لار را ترتیب داده و با سرپرستی خود به اجرای برنامه پرداخت.

عاشیق حسن با اجرای برنامه گروهی در جشنواره موسیقی فجر مقام دوم را کسب کرد. از آن پس او و گروهش در همه جشنواره‌های فجر حضور یافته و جوایزی دریافت کرده‌اند. در ۱۳۷۰ مقام دوم تکنوازی، در ۱۳۷۵ مقام اول گروهی، در سالهای ۱۳۶۹، ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹ مقام اول آوازخوانی را به دست آورد. از ۱۳۷۰ تاکنون در کشورهای مختلفی چون جمهوری آذربایجان، ژاپن؛ آلمان، انگلستان، فرانسه، هلند، چین، ازبکستان، قزاقستان، اسلواکی، اتریش، اسلوونی، مجارستان، چک و ترکیه برنامه اجرا کرده است.

گروه عاشیق حسن در جشنواره موسیقی آوینیون فرانسه در ۱۳۷۰ به عنوان گروه برگزیده شناخته شد. او در ۱۳۷۵ به عنوان بهترین تنظیم کننده برنامه های موسیقی رادیو و تلویزیون و در ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ به عنوان بهترین خواننده و تنظیم کننده برای تولیدات رادیو و تلویزیون انتخاب گردید.

سپس با تصویر فصل بهار و تعریف بغراخان ادامه یافته است. لازم به ذکر است که محمد بن قیس از ترکان خوارزم نیز کتابی درباره‌ی زبان ترکی به عربی نوشته و به جلال الدین خوارزمشاه تقدیم کرد که بعد از دیوان لغات الترک قدیمی‌ترین اثر در این مورد است. جارالله زمخشری (۴۶۷-۵۳۸ق) نیز کتاب مقدمه الادب را به منظور تعلیم زبان عربی به مردم مسلمان غیر عرب نوشته و به سلطان آتسیز خوارزمشاه تقدیم کرد. در سده‌ی ششم نیز احمد یوکناک‌کی کتاب عتبة الحقایق را به لهجه‌ی ترکی کاشغری تألیف کرده است. این کتاب بر خلاف قوتادقوبلیک، کلمات عربی و فارسی بسیار دارد.

او داستان‌هایی از فرهنگ عامه آذری را نیز با تک نوازی و تک خوانی روایت جدید کرده است. از آثار اوست: ۱- کوراوغلو (در ۴ شماره) ۲- لیلی و مجنون ۳- به یاد عاشیق قشم. ۵- حیدربابا ۶- آذربایجان عاشیقی و نیز اجرای مشترکی با عالیم قاسموف و عمران حیدری که آن هم به صورت کاست انتشار یافته است. عاشیق حسن در کنار برنامه‌های فرهنگی و هنری اقدام به تأسیس شرکت گوزل قویوز تبریز نموده که در تهیه و ضبط و پخش نوارهای صوتی و تصویری فعالیت می‌نماید. تاکنون این شرکت ۱۶ کاست از هنرمندان را تولید کرده است. عاشیق حسن هم اکنون در تبریز اقامت داشته و در آموزشگاه خود (آموزشگاه اسکندری) به تربیت هنرجویان موسیقی و آواز مشغول است. نوشته شده در جمعه نهم شهریور ۱۳۸۶ ساعت ۸:۴۱ توسط پرویز زارع شاهمرسی

غوغای زمانه و زبان ما
بنام خدا
پرویز زارع شاهمرسی

در زمانه ما مسائل چنان بهم گره خورده و مطالب چنان بهم پیچیده اند که جدا کردن آنها از هم کاری بس دشوار می‌نماید. اینگونه است که در غوغای احساسات و هیجانات، منطق به آرامی گوشه نشین می‌شود و کار به غوغا می‌گذرد. توضیح منطقی و اصولی حوادث کاری است لازم و البته بسی دشوار. ازجمله این موارد، حدیث ذکر شده در اسکناس جدید ۵ هزارتومانی است که موجب تهیه این مقاله شد.

محمودکاشغری در مقدمه کتاب «دیوان الغات الترك» حدیثی از پیامبر نقل می‌کند به این مضمون که زبان ترکی را بیاموزید چرا که پادشاهی آنان بلندمدت خواهد بود. حال حدیثی نیز از آن وجود گرمی در اسکناسهای جدید نقل شده است. چه نتایجی از این حدیثها می‌توان گرفت؟ آنچه که هست اینکه حدیث را در خطابه و وعظ مقامی بس بلند است ولی در منطق مورد اعتنا نیست. چنانچه بخواهیم گزاره ای منطقی بیان کنیم، نمی‌توانیم حدیث، شعر، روایت و ... را جزء اولیات و مقدمات بیاوریم. این همان ایرادی است که علامه طباطبایی بر ملاصدرا می‌گیرد. اینکه این حدیثها درست باشند یا نه، برعهده حدیث شناسان است ولی از مناظر دیگر می‌توان موضوع را مورد کنکاش قرار داد.

زبانهای ترکی، فارسی و عربی و ... همه از حیث زبان بودن تفاوتی باهم ندارد. یعنی همگی علائم صوتی قراردادی هستند که برای ارتباط میان انسانها برقرار شده اند. خشت اول چون استوار شد می‌توان گزاره های دیگر را نیز به میان آورد. این زبانها در مرحله بعدی به نسبت زیادی از حوادث تاریخی و مسائل سیاس و اقتصادی تأثیر پذیرفته اند. دردوره ای گسترش یافته و بالیده اند و در دوره ای در لاک خود پیچیده اند ولی همواره در حرکت و سریان بوده اند.

ظهوراسلام به زبان عربی این امکان را داد تا به قله های رفیع دست یابد و به زبانی نوشتاری و علمی تبدیل شود. زبانی که پیش از اسلام تنها می‌توانست در مملقات جاودانه شود اکنون به واسطه ای برای فهم دشوارترین مسائل علمی و فلسفی تبدیل شده بود. بگونه ای که پس از سده دوم هجری دانشمندان مسلمان ترجیح می‌دادند آثار علمی خود را به عربی بنویسند.

زبان عربی که قرآن نمونه ای عالی از آن است، سرزمینهای مختلف را

درنوردید. درهم آهمیختگی اسلام با زبان عربی چنان شد که بسیاری از ملتها مانند مصریان که عرب نبودند، چون اسلام را پذیرفتند، به آرامی عرب نیز شدند. چنین شد که زبان بومی این ملتها در برابر زبانی چنین خارق العاده سرتسلیم فرودآورد.

زبان فارسی نیز نمی توانست از این تأثیربرکنار باشد چرا که ایران نیز در نزدیکی قلمرو رسمی زبان عربی قرار داشت. زمانی که موج پیشروی مسلمانان فرو نشست و حکومت بنی عباس به سستی گرایید، نغمه های استقلال از گوشه و کنار قلمرو بزرگ آنان به گوش رسید. ایرانیان نیز سربرآوردند. موج زبان عربی عقب نشسته بود ولی رسوبات آن ته نشین شده و با خاک زبان فارسی درهم آمیخته بود.

پس از دوره سامانیان به آرامی کوشش شد تا این زبان از زیر ویرانه های سیل بزرگ بیرون آورده شود. نیاز براین بود که لغات فارسی گردآیند و دستورهایی نوشته شوند. اگرچه تلاشهایی در خراسان انجام شد ولی کاراصلی در آذربایجان جریان داشت. قطران تبریزی نخستین کتاب لغت فارسی را با نام «تفاسیر فی اللغة الفرس» نوشت. او نخستین کسی بود که لغات فارسی را ترتیب داد و آن را به صورت مدون درآورد. آذربایجانیان در کار دستورنویسی نیز پیشگام بودند. آنان آثاربزرگی چون «الصحاح العجمیه» از هندوشاه نجوانی و «حلیة الانسان و حلیة اللسان» از ابن مهنا را آفریدند. بدین ترتیب اساس لغت شناسی و دستور نویسی زبان فارسی را آذربایجانیان نهادند. نخستین لغتنامه و دستورهای فارسی را آذربایجانیان نوشتند.

زمانی که عنصر جهاد در خلافت اسلامی ضعیف شد، اختلافات درونی و همچنین پیدایش مشاجرات عقلی در داخل حکومت بنی عباس و بویژه وجود معتزله، عاملی جدید را وارد میدان کرد. این عامل جدید ترکان بودند. جنگاوری و جلالت ترکان درگفته های پیامبربزرگوار (سلام خدا برآوباد) نیز آمده است. این جلالت چون خونی تازه در رگهای منحن خلافت عباسی جاری شد. آن بدن سخت به این خون نیاز داشت.

با ورود ترکان، آسیای صغیر و شبه جزیره هند نیز به پیکرة اسلام پیوستند. بتهای معابد سومنات در پیاده رو های مکه و مدینه ریخته شد و صدای اذان در بسفر و داردانل شنیده شد. همراه با مقتضیات زمان، شاخه ای در مذهب تسنن پدید آمد که هماهنگی بیشتری با حال و هوای ترکان تازه مسلمان داشت. ابوحنیفه از بزرگان و دانشمندان مسلمان، امکانات بیشتری برای ورود ترکان به جهان اسلام فراهم آورد. این همان مذهب حنفیه بود. از این رو نیز بیشتر ترکان امروزه حنفی مذهب هستند.

نیاز به شناخت این بازوی نیرومند احساس می شد. چون ترکان دسته دسته مسلمان می شدند، لازم بود که حاکمان بنی عباس از طرز زندگی آنان آگاه می شدند. در سال ۲۵۵ق جاحظ کتابهای «مناقب التبرک» و «فضایل الاتراک» را برای وزیر متوکل نوشت. محمودکاشغری نیز کتاب دیوان لغات التبرک را به عربی نوشت. محمود کاشغری آن را در سال ۴۵۱ق به المقتدی بالله خلیفه عباسی تقدیم کرد. او در این کتاب یک نقشه رنگی از جهان کشیده بود که مرکز عالم یعنی شهر بلاساغون مرکز حکمرانان ترک قرار داده شده بود.

حکومت های ترک غزنوی و سلجوقی به شدت مورد حمایت خلافت بنی عباس بودند. چنین شد که زبان ترکی درایران به موازات زبانهای فارسی و

عربی قدرت یافت. از اوایل سده سیزدهم به بعد کار نوشتن فرهنگهایی به هر سه زبان در این آغاز شد. حسام الدین عبدالمومن خویی نخستین لغتنامه ترکی- فارسی را با نام «تحفة حسام» و همچنین لغتنامه ای عربی - فارسی با نام «نصیب الفتیان و نسیب التبیان» را نوشت.

بااین وصف اکنون نزدیک به هزارسال است که این سه زبان در ایران و آذربایجان دوران همزیستی خود را می‌گذرانند. البته این همزیستی فراز و نشیبهایی داشته است. زبان عربی به دلیل آمیختگی با قرآن جایگاهی مهم در تعلیم دین مردم داشته و همواره به عنوان زبان علماء اهمیت داشته است. قدرت دستوری و حجم واژگان این زبان به حدی است که لغت و دستورزبان فارسی را بشدت مورد نفوذ قرار داده است. دستورزبان فارسی بشدت از دستورعربی تأثیر پذیرفته و برخی آگاهان نیز گفته اند که اصولاً فارسی دستور ندارد و از حیث واژه نیز لهجه یا شاخه زبان عربی است.

محمودکاشغری زبان ترکی و عربی را به مانند دوشتر مسابقه فرض کرده است. حجم بی نظیر واژگان ترکی و همچنین ساختار محکم دستوری آن این نکته را در ذهن متبادر می سازد که زبان عربی در عرصه زبان، حریفی قدر قدرت پیش رو دارد. باوجود این مشخصات، زبان ترکی نتوانسته است جایگاهی نوشتاری مانند عربی بدست آورد. بی تردید زبان عربی مانند زبان ترکی در میان اقوام غیرخودی پخش نشده، از رسم الخطهای مختلف تأثیر پذیرفته و زیر سیطره حکومتهای غیر واقع نشده است. همچنین زبان ترکی از داشتن پشتوانه ای نیرومند چون قرآن محروم است. این دلایل می‌تواند گوشه ای از کار را روشن نماید.

زبان فارسی از حیث واژگان و نوع دستورزبان بسیار ناتوانتر از زبانهای ترکی و عربی است البته این نکته باید بیان شود که ظرافت و شیرینی خاصی در این زبان وجود دارد. همین عامل است که نتوانسته محملی مناسب برای مفاهیم عرفانی و ادبی باشد. زبانی که مولوی اثر خود را به آن سروده، باید قابل تأمل باشد. حتی سلطان ولد فرزند مولوی که پدر و پسر هر دو زبان ترکی را نیک می دانستند، زبان فارسی را برای طرح مسائل عرفانی بهتر دانسته است. تنها اشاره ابن بطوطه جهانگرد مشهور به سرود ملاحان دریای چین، کافی است.

هرسه این زبانها از هم تأثیر پذیرفتند. تأثیر عربی بر آن دو بیشتر است. زبان فارسی نیز در ترکی بسیار جای گرفته است. کافی است به یک تصنیف یا ترانه ترکی گوش کنید تا حجم وسیع واژگان فارسی را دریابید. فارسی نیز به نوبه خود از زبان ترکی واژگان و تعبیرات بسیاری گرفته است.

آنچه که گفته شد توضیح مسائلی در خصوص ارتباط این سه زبان بود. اما کوتاه سخن اینکه وضعیت زبان بسیار وابسته به نوع نگرش حکومت است. حکومتها می توانند موجب گسترش و یا محدود کردن زبان بشوند. تصمیمات آنها می تواند دراین زمینه بسیار اثربخش باشد اما بهرحال زبان به عنوان نمونه ای از اندیشه انسانی تابع محض حکومتها نیست.

اکنون بیش از ۸۰ سال است که از برقراری حکومت پهلوی می گذرد. این دوره زمانی دوره روی کارآمدن دولت مردن با اسباب نوین است. سیاست زبانی حکومتهای مختلف در این دوره بیشتر مبتنی بر تحبیب زبان فارسی بوده است. بااین تفاوت که در دوره پهلوی این سیاست بیشتر بر کنار گذاردن زبانهای عربی و ترکی استوار بود و لی پس از آن، زبان عربی نیز در مرکز توجهات قرار گرفت و محکوم نهایی زبان ترکی بود.

بی تردید ایجاد چنین جوی، بدون پشتیبانی نهادهای معطوف به قدرت ممکن نیست. گزاره های بی اساس که در برخی کتابها و برنامه ها برای تحقیر زبان ترکی بیان می شود، به آرامی جای خود را در میان مردم می یابند. این گزاره ها هیچ محمل تاریخی، منطقی و علمی ندارند. اینکه زبان فارسی «خورشیدجان» است و ترکی «زبان بی سوادان، خونریزان و ستمگران تاریخ»، سخنی به گزافه است. زبان فارسی چگونه و با چه دلایلی «مینوی» شده و ترکی زبان «جهنمی»؟ این چه زبان مینوی است که خود دستور زبان مستقل ندارد؟ بهر حال دست یازیدن به سخنان بزرگان دین برای تبلیغ یک زبان یا قوم، نشان از درماندگی و نادرستی نگرش فرهنگی دارد. نوشته شده در دوشنبه پنجم شهریور ۱۳۸۶ ساعت ۱۲:۱۵ توسط پرویز زارع شاهمرسی | عاشیق کیست؟ بنام خدا پرویز زارع شاهمرسی

* این مقاله در روزنامه سرخاب ۱ شهریور ۱۳۸۶ چاپ شده است*

عاشیق هنرمندی است که شعر می سراید، آهنگ می سازد، می نوازد و می خواند. عاشیق ها در میان اجداد آذربایجانی های امروزی یعنی اوغوزها ارج و منزلتی بسزا داشته اند و اوغوزها به «قوپوز» (qopuz) سلف «ساز» (saz) امروزی آذربایجانی حرمت می نهاده اند. عاشیق هنرمندی است آگاه و عالم و عامل به مسائل دینی و احکام شرعی، انسانی پاکدامن و مورد احترام و حرمت همه مردم که در غمها و شادیهای آنها شریک است. او همیشه خواهان شادی، جشن و سرور است و جشنها و عروسیها، بی وجود او رونقی ندارد. عاشیق آذربایجانی هنرمند مردمی است و باید در چندین هنر مهارت داشته باشد؛ او هم شاعر است، هم آهنگساز، هم خواننده و هم نوازنده، هم هنرپیشه و هم داستانسر، به عبارت دیگر عاشیق در تمامی عرصه ها خلاق است و هنرمندی است که این همه را با انگشتان ماهر و صدای دلنوازش اجرا می کند. وقتی سیمهای ساز عاشیق مرتعش می شوند، هر آنچه پیرامون عاشیق را گرفته از طبیعت و انسان و موجودات، همه سکوت اختیار می کنند تا نوای شاد یا حزین ساز نوید بخش زندگی سرشار با امید گردد. نغمه ساز عاشیق جلابخش روح شیدای انسان آذربایجانی است و بیشتر به همین دلیل است که «عاشیقی»، به هنری بی بدیل در بین اقوام ترک تبدیل شده و عاشیقها منزلت، قرب و لقب استادی و خطاب «ائلجه بیلن» را در بین مردم و همواره در طول تاریخ طولانی این قوم حفظ کرده اند. عاشیقها در همه جای آذربایجان و همواره هنر خود را ایستاده و با قامتی افراشته و ترجیحاً با لباس ویژه و رسمی که سنخیت و هماهنگی با لباس قدیم قوم ترک دارد، اجرا می کنند و گاهی برای به هیجان آوردن شنوندگان و ناظرین این هنر، در حین ایفای برنامه از حرکاتی چون بالا و پایین کاسه یا بازوی ساز یا قار دادن ساز در پشت گردن یا کوبیدن پای بر زمین به خصوص به هنگام اجرای نغمه های حربی و حماسی استفاده می کنند

معنای واژه عاشیق:

برای ریشه واژه عاشیق چند نظریه وجود دارد:
۱- از ریشه عاشق عربی به معنای دوستدار

۲- از ریشه مصدر ترکی آشیلماق (Aşılamağh) به معنی تلقین کردن، تزریق کردن
۳- از ریشه ترکی ایشیق (İşigh) به مفهوم نور و روشنایی.
معانی اول و سوم اعتباراتی در اشعار عاشیقی و در میان مردم دارند ولی نظریه دوم، تنها در محافل علمی مطرح شده است. به نظر می رسد با توجه به فحوای اشعار عاشیقه، احتمال عربی بودن این واژه زیاد می باشد. شاید نیز در طول زمان این همسانی بوجود آمده است و با گذشت زمان اشعار عاشیقه و بویژه بایاتیها از آن پیروی کرده اند.

قدمت هنر عاشیقی

اجرای موسیقی عاشیقی، قدمتی طولانی در بین اقوام ترك دارد. به طوری که به تصریح مطالعات تاریخی، ۲۲۵۰ سال قبل از میلاد، در معبد مخصوص «اینشو سیناکا» (پادشاه ایلام) شامانها با موسیقی مخصوص، برنامه اجرا کرده اند، مراسم عزاداری برای «آتیلا» پادشاه هونها را قامها (شامان) ترتیب داده اند. هنوز آثاری از مرثیه ها و شعرهای ساخته شده توسط شامانها برای مرگ «آلپ ارتونقا» که ۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، خاقانی قوم ترك را بر عهده داشته و به تأیید برخی از محققان، همان «افراسیاب» حاکم توران در شاهنامه فردوسی است، در دست می باشد.

منظومه های عاشیقی پیش از اسلام که آثاری از آنها بر جای مانده شامل منظومه های شعر، آلپ ارتونقا، اوغوزنامه کوچ، ارکنه قون و منظومه آفرینش می باشند. نشانه هایی از این آثار در دیوان اللغات ترك محمود کاشغری و داستانهای ۱۲ گانه کتاب ارزشمند دهده قورقود یافت می شود.

در موزه ایران باستان در تهران و موزه لوور در قسمت تاریخ ایلام به مجسمه های کوچک نوازندگانی با قدمت دو هزاره قبل از میلاد بر می خوریم که همچون عاشیقه های ما سرپا ایستاده و ساز خود را بروی سینه نگاهداشته اند. چنین نوازندگانی که مشابهش را می توان فقط در میان ترکان امروزی پیدا کرد، سرنخی از قدمت هنر موسیقی عاشیقی ترکان به دست می دهد.

باخشی ها افرادی در بین قوم اوغوز بودند که ساز می زدند و به ایفای نمایشها و رقص می پرداختند. زبان شناسان ریشه این واژه را در زبان ترکی قدیم جستجو کرده اند و امروزه «باکی یاباق» که به معنی تقلید صدای حیوانات است و در زبان قرقیزی کاربرد دارد، هم ریشه با باخشی است. با این وجود بین اوزان و باخشی تفاوت هایی نیز وجود داشته است. در بین اقوام آذربایجان، باخشی فردی را شامل می شد که از غیب و آینده خبر می داد ولی اوزانها این مسئولیت را عهده دار نبودند بلکه فقط افرادی را در بر می گرفتند که به یاری سازشان «قویوز»، درسهای اخلاقی می دادند و به درمان بیماران روحی می پرداختند. باخشی بعدها به عاشیقه های اوزبک و ترکمن نیز اطلاق شده است. اوزانها در بین ترکهای اوغوز اشخاصی را شامل می شدند که امروزه عاشیقه بر آن جایگاه تکیه زده اند. در کتاب دهده قورقود کهنترین اثر مکتوب آذربایجانی، اوزان نام خنیاگر دوره گردی است که در شان قهرمانان، حماسه می سراید و دعای خیر بدرقه راه آنان می کند. خود دهده قورقود نیز اوزان قویوز بدستی است که ویژگی اش حضور در مجالس بعد از پیروزی قهرمانهای داستانهایش و توصیف و تمجید و شعرسرایی در خصوص آنهاست. اوزانها همواره در میان اقوام و قبایل از احترامی ویژه و خاص برخوردار بودند و ایل به ایل می گشتند و در سرفراز نگهداشتن قهرمانهای قبایل نقش موثری ایفا می کردند.

مسئولیت آنها گاهی هم حل مشکلات مردم، قضاوت در امور قوم، راهنمایی وظایف مردم، حتی معلمی فرزندان قوم و آموزش آنها، پیشه ریش سفیدی و دانایی قوم و نظایر این را نیز عهده دار بوده اند. گسترش دامنه صنعت عاشیقی یا فعالیت هنرمندان اوزانها را

با استناد به آثار موجود و زمینه‌های ریشه‌ای این هنر به تبعیت از اقوام ترك، در برخي مناطق ترك نشين جهان تا ماوراي چين مي‌بينيم.

در گذر از اوزان تا عاشيق، قوپوز به ساز متحول مي‌شود. اين مرحله شامل اشعار ويژه اوزاني و عاشيقي نيز مي‌شده بطوري كه شعر ويژه اوزاني يعني شعر ناموزون به انواع ادبيات شعري عاشيقي از جمله قوشماها، گرايلي، باياتي، استادنامه، تجنيس و مخمس بدل مي‌شود و ادبيات نثر مرحله اوزاني كه در اوغوزنامه خلاصه مي‌شد و شامل نوعي داستان حماسي و قرباني بود، جايش را در ادبيات عاشيق به داستانهاي با مضمونهاي عاشقانه و تركيب يافته با مضامين بكر اجتماعي و موضوعات محيطي مي‌دهد.

در روند موجود از اوزان به عاشيق مي‌توان چهار قرن زمان متصور بود. از دده قورقود تا ديريلي قرباني كه تحقق واژه عاشيق و شكل‌گيري اين واژه و به نوعي بنيانگذاري مكتب عاشيق در آذربايجان شروع مي‌شود، به نامهاي بزرگي چون عاشيق و پاشا، يونس امره و ملاقاسم شيرواني مواجه مي‌شويم. ديريلي قرباني عاشيقي است كه ايشيق را خطاب نام خود قرار داده و در مرحله گذر از به اوزان عاشيق قرار گرفته و بنا به اقوالي، تبديل ايشيق (روشنايي بخش) به عاشيق، با دو بيتي قرباني شروع مي‌شود.

نوشته شده در پنجشنبه يكم شهريور ۱۳۸۶ ساعت ۵:۴۶ توسط پرويز زارع شاهمرسي |

سقوط هواپيماي ايراني در قره باغ

بنام خدا

پرويز زارع شاهمرسي

در آخرين جمعه اسفند ۱۳۷۳ / ۱۷ مارس ۱۹۹۴ يك هواپيماي هرکولس ۱۳۰ ايراني كه حامل ۳۲ سرنشين شامل ۱۳ خدمه و ۱۹ مسافر (۱۷ زن و كودك از خانواده‌هاي ديپلماتها و وابستگي نظامي ايران در روسيه و ۲ دانشجوي ايراني مقيم مسكو) از مسكو عازم تهران بود، در آسمان قره‌باغ مورد اصابت موشك اوسا (زنبور) قرار گرفت و سرنگون شد. تمامي سرنشينان هواپيما كشته شدند. بلافاصله هيئت تحقيق ايراني به سرپرستي امينيان مدير كل حقوقي وزارت خارجه، براي بررسي مسئله عازم منطقه شد. مقامات روسي يك روز بعد از سقوط هواپيما اعلام كردند كه طبق نظر كارشناسان نظامي، هواپيماي ايراني مشغول جاسوسي بوده است.

هيئت ايراني پس از تحقيقات به ايران بازگشت و ۷ فروردين ۱۳۷۴ / ۲۷ مارس ۱۹۹۴ وزارت خارجه ايران با انتشار بيانيه‌اي، علت سقوط هواپيما را انحراف الزامي از مسير پروازي، عدم كمك و راهنمايي ناوبري برجهاي كنترل منطقه و اصابت موشك نيروهاي ارمني در قره‌باغ اعلام كرد.

يكي از بازديدكنندگان هواپيما كه به تهران آمده بود، در مورد علت انحراف هواپيما از دالان اصلي گفت: «به علت تغيير فشار شديد ناگهاني و شكسته شدن پنجره‌ها خلبان مجبور بوده است براي كم كردن فشار داخل هواپيما آن را به سوي نقاط كم ارتفاع منحرف كند.»

راديو باكو گفت كه آذربايجان از پرواز اين هواپيما از مسكو به تهران بي‌اطلاع بوده است. يك مسئول هواپيمايي آذربايجان گفت: مسئولان فرودگاه مسكو بايد مسير حركت اين هواپيما را مسكو، هشترخان، باكو، درياي خزر، رشت و تهران تنظيم مي‌كردند در حالي كه مسير حركت هواپيماي ايراني كاملاً پيچيده و مشكوك تنظيم شده است. دولت

ارمنستان نیز پس از سانحه، در يك بيانيه تأکید کرد که هواپیما در زمان سقوط ۱۰۰ کیلومتر از مسیر اصلی خود منحرف شده بود و همچنین نقص فني داشته است. کارشناسان نظامي روسیه نیز گفتند که قطع ناگهاني تماس هواپیما با برج مراقبت و کشف قطعاتي از آن در روي زمین، بیانگر منفجر شدن آن در هواست. این ابهام نیز وجود دارد که چرا برج مراقبت آذربایجان هشدار لازم را به خلبان ایرانی در مورد خطر ناشي از انحراف مسیر نداده است. در نوار مخابرة رادیويي که وزارت امنیت ملي آذربایجان آن را به مقامهاي ایرانی تحویل داده‌اند جمله «ما همین حالا هواپیمای نظامي آذربایجان را سرنگون کردیم» جلب توجه مي‌کند. مقامات ارمنستان نیز با اظهارنظرهاي خلاف واقع و ضد و نقیض خود نشان داده‌اند که ایروان در این ماجرا بی‌تقصیر نبوده است. ماجرا از این قرار بوده که در اوایل مارس سه استاد مهندس نظامي شهر مینسک (روسیه سفید) با درجه تخصص عالي در تعمیر و راه‌اندازی ضد‌هواپیهای اس ۷۵ و اس ۱۲۵ ظاهراً به عنوان مرخصي وارد ایروان شدند. مأموریت اصلی آنها راه‌اندازی سیستم ضد‌هوايي مدرن برای ارمنیان قره‌باغ بود. پس از سقوط هواپیمای ایرانی، روزنامه ایزوستیا چاپ مسکو پرده از این موضوع محرمانه برداشت و چون روسیه سفید برای گسترش روابط با ایران مي‌کوشید، مقامات مینسک کمیته تحقیقاتي در وزارت دفاع خود تشکیل دادند. پس از احراز مسئولیت مهندسان روسیه سفید در این ماجرا، آنان از ارتش اخراج شدند. درباره علت سقوط این هواپیما نظرات مختلفی ارائه شده است از جمله علی اکبر ولایتی وزیر خارجه وقت ایران، چنین می گوید: «در رابطه با آذربایجان و ارمنستان نیز نظیر همین مسئله اتفاق می‌افتاد؛ یعنی به محض آنکه تلاش‌های ما برای اصلاح رابطه این دو کشور و برقراري صلح در آستانه به نتیجه رسیدن بود، يك کشور چهارم دخالت می‌کرد و برقراري صلح را با مشکل روبه‌رو می‌کرد و این اقدامات تا ساقط کردن هواپیمای ترابري ما در قره‌باغ پیش رفت، چراکه قصد آنها به شکست کشاندن فعالیتهای دیپلماتیک ما در منطقه بود.»

آنچه که بیشتر در این ماجرا نمود می یابد، احتمال وجود برخی اختلافات میان گروههای ارمنی و ایران می باشد. اطمینان از وجود پیروزیهای بزرگ و همچنین زمینه سازی برای یکه تازی روسیه در مسئله قره باغ و عقب راندن حریفان موجب سقوط هواپیمای ایرانی شده است. این اقدام در واقع به منزله اخطری برای طرفهای دیگر نیز بود. بهر حال این اقدام نتایج خود را بسرعت نشان داد. روز ۲۰ آوریل / ۳۱ فروردین کروالین کوکس سخنگوي مجلس اعیان بریتانیا وارد قره‌باغ شد. همراه وي پزشکان، خادمان دینی، نمایندگان بنگاههای خیریه و خبرنگاران نیز حضور داشتند. او به درخواست کلیسای قره‌باغ ۲ هزار جلد انجیل با خود آورده بود. همانروز هری گیل مور سفیر آمریکا در ارمنستان گفت:

«ناتو هیچ برنامه‌ای را برای اجرای سیاست متحد درباره قفقاز ندارد و به همین دلیل هم آمریکا نمی‌تواند ترکیه را مجبور کند که ممنوعیت ارسال کمکهای انسان دوستانه به ارمنستان را لغو کند. هرچند که حکومت آمریکا آرزویش مبنی بر لغو ممنوعیتها را اطلاع داده است.»

گیلمور ضمن مخالفت با اینکه مسئله قره‌باغ صحنه رقابت آمریکا و روسیه است؛ با این مسئله نیز مخالف بود که برای برقراري آتش‌بس نیز به وجود نیروهای خارجی است. به عقیده او می‌توان سرنوشت قره‌باغ را پس از آتش‌بس تعیین نمود. او گفت: «لازم است که نیروهای صلح دوست از نیروهایی که مجبور به صلح شده‌اند متمایز شوند.» در اجلاسیه روز ۲۲ آوریل / ۲ اردیبهشت پارلمان آذربایجان، رسول قلیف رئیس پارلمان اطلاع داد که روز ۲۵ آوریل هیئتی متشکل از او و چند نماینده به مسکو سفر خواهد کرد. مسئله اصلی مورد مذاکره «مناقشة نظامي و تدابیر برای پایان دادن به آن» است.

نیات روسیه و همچنین خرسندی آن کشور از ماجرای سقوط هواپیمای ایرانی را می توان از لابلای بیانات مقامات روسیه و همچنین مقاله روزنامه دیلی کامرسانت دریافت نمود. روزنامه دیلی کامرسانت ۲۷ آوریل ۱۹۹۴ در مقاله «مسکو منتظر است که باکو که (آ) را گفته (ب) را هم بگوید» نوشت:

«... کوششها به زودی نتیجه بخشید. هیچ يك از دولتهای خارجی نمیخواهد در کارهای بحران قفقاز را که علایق استراتژیک روسیه را به همراه دارد، مداخله نماید. ولی رسول قلیف با گفتن اینکه «نمی توان به کم شدن نقش روسیه در بحران امکان داد» (آ) را گفت. پس لازم است که (ب) هم گفته شود. این (ب) چگونه است؟ این مسئله را دیر زمانی است که مسکو به حیدرعلیف و او زمزمه می کند. صحبت از افزایش دخالت نیات صلح دوستانه روسیه در بحران است..»

نوشته شده در دوشنبه بیست و نهم مرداد ۱۳۸۶ ساعت ۶:۳ توسط پرویز زارع شاهمرسی |
مقدمه ای بر زبانشناسی عمومی
بنام خدا

پرویز زارع شاهمرسی

درباره ی زبان هم چون دیگر مفاهیم مربوط به انسان، تعریف های بسیاری ارائه شده است که هر کدام نشانگر ویژگی ها و نوع نگاه صاحب تعریف هستند. i[1] یکی از این تعریف ها که تقریباً مقبول تر است، زبان را دستگاهی می داند از علائم آوایی قراردادی که برای ارتباط میان افراد یک اجتماع انسانی به کار می رود. ii[2] این تعریف را با این توضیح باید کامل کرد که زبان جزئی جدا نشدنی از زندگی انسان است. همه ی افراد انسان، متعلق به هر نژادی که باشند، دارای اندام های گویایی یکسانی هستند. iii[3]
زبان در ساختار خود عبارت است از یک توانایی ذهنی و بالقوه که در گفتار تبلور می یابد و گفتار نیز عبارت است از صورت بالفعل زبان. وقتی سخن می گوئیم، زبان از قوه به فعل درمی آید. هر وقت کسی چیز معناداری بر زبان آورد، چیزی «گفته» است. پس هر عمل معنادار گفتار، یک «گفته» خواهد بود.

زبان آینه ی تمام نمای تفکرات دسته ای از انسان ها در مکانی مشخص و زمانی است. زبان مهم ترین ابزار شناخت است و با آن ارتباطی دو سویه دارد. انسان شناخت جهان را پس از حواس با زبان آغاز می کند. زبان مهم ترین رفتار فرهنگی و آینه ی فرهنگ هر ملتی است. زبان گوشه هایی نامکشوف و رازآمیز از عوالم روحی و معنوی و پیشینه ی فرهنگی در خود دارد. iv[4] هیچ جامعه ی بشری را بدون زبان نمی توان یافت. زبان همواره در هر جامعه ی انسانی وجود دارد. رابطه ی زبان و اجتماع، در شعبه ای از علم زبان شناسی مورد بررسی قرار می گیرد که زبان شناسی اجتماعی نام دارد. این ارتباط میان جامعه و زبان به حدی است که گفته شده زبان محصول نیروهای اجتماعی است. v[5] در تقسیم اول زبان چهار جنبه دارد:

۱- گفتن ۲- شنیدن ۳- خواندن ۴- نوشتن.

آن چه که هسته ی اولیه زبان را تشکیل می دهد و هر چهار جنبه را در بردارد، تفکر است. زبان تنها شرط و یا تنها عامل مؤثر در فعالیت های عالی ذهن چون تفکر نیست ولی شاید مهم ترین عامل در چنین فعالیت هایی باشد. پیوستگی میان زبان و تفکر به گونه ای است که زبان شناسانی چون سوسور و هومبولت، زبان را از تفکر و تفکر از زبان جداشدنی نمی دانند. حتی این ارتباط به حدی است که شناخت طبیعت و جهان، از مسیر زبان برای انسان میسر می شود و چنین است که انسان ها تفاوت هایی در نوع

نگرش به هستی می‌یابند. [6]vi

طرز زندگی و عادات انسان همواره در حال دگرگونی است. گذشت زمان دو نوع تأثیر بر زبان دارد: هم موجب بقای آن است و هم به کار تغییر آن می‌پردازد. در توضیح باید گفت که هر زبان با ارتباط میان دال و مدلول کار دارد. مثلاً واژه‌ی قارداش (برادر) برخود این شخص دلالت دارد. پس در اینجا واژه‌ی قارداش (دال) و خود قارداش (مدلول) است. زبان اصولاً در دفاع از خود در برابر عواملی که هر لحظه ارتباط دال و مدلول را تغییر می‌دهند، ناتوان است. زبان پیوسته در تغییر است. خصوصیات زبانی پیوسته از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر منتشر می‌گردند.

دگرگونی در زبان نمودی از دگرگونی زندگی انسان‌هایی است که به آن زبان سخن می‌گویند. زبان هرگز نمی‌تواند صورت ثابت و یگانه‌ای داشته باشد. پیش از پرداختن به منشأ و نحوه‌ی دگرگونی، لازم است بدانیم که زبان از سه دستگاه تشکیل شده است: ۱. دستگاه صوتی یا فونولوژی ۲. دستگاه دستوری یا گرامر ۳. دستگاه واژگان.

دگرگونی در هر سه مورد شدن است. هر گاه در یک زبان طی یک مقطع زمانی به طور کلی هر سه مورد تغییر چشمگیری یابند، یک دوره‌ی تحول تاریخی برای آن زبان اتفاق افتاده است. به هر حال سکون مطلق وجود ندارد. کلیه‌ی بخش‌های زبان تابع تغییرند. عواملی که منجر به دگرگونی در ساختار زبان می‌شوند به دو دسته‌اند:

۱- **علت داخلی یا درون زبانی:** در موارد خاص، تمایل به کم‌کوشی که یکی از علایق انسانی است، عامل مهمی در تغییرات زبان است. بیش‌تر قوانین ناظر بر تحولات زبانی که موجب راحت‌تر شدن تلفظ واژگان و ساده‌تر شدن عبارات و ساختمان دستوری زبان می‌شود، ناشی از همین قانون کلی «صرف کم‌ترین انرژی در گفتار» است. [7]vii این نوع تغییر شامل تحول واج‌ها، صورت‌های صرفی و ساختمان‌های نحوی زبان می‌شود. مثال قارین تاش ← قارداش

۲- **علت بیرونی یا برون زبانی:** ارتباط و تعامل یک علت با فعل دیگر در دگرگونی زبان آن ملت تأثیر شگرفی دارد. وقتی دو جامعه در تماس با یکدیگر قرار گیرند، عناصر فرهنگی مهم نشت می‌کند و آن‌ها از یکدیگر در مورد زبان وام می‌گیرند. [8]viii هر چه میزان و ژرفای این ارتباط و هم‌چنین اختلاف در سطح پیشرفت دو جامعه بیش‌تر باشد، دامنه‌ی تأثیرات زبانی بیش‌تر خواهد بود. معمولاً عناصر فرهنگی از جامعه‌ای که از نظر علمی، اقتصادی، سیاسی در سطح بالاتری قرار دارد، به جامعه‌ی فروتر نفوذ می‌کند. این پدیده را در علم مردم‌شناسی «نفوذ یا انتشار فرهنگی» و در زبان‌شناسی «وام‌گیری» می‌نامند. [9]ix به هر حال زبان‌ها مرزهای طبیعی ندارند. مثال برای واژگانی که از زبان‌های دیگر وارد زبان ترکی شده‌اند چنین است: منت (عربی)- قاریشقا (روسی)- کنترل (فرانسه)- تلفن (انگلیسی)- پاییز (فارسی)

پس از موضوع دگرگونی در زبان، بحث این است که آیا معیاری برای طبقه‌بندی زبان‌ها وجود دارد یا نه؟ زبان‌شناسان برای طبقه‌بندی زبان‌ها معیار واحدی ندارند ولی دو نوع طبقه‌بندی یکی بر اساس ساختار زبانی و دیگری ساختار جغرافیایی بیش‌تر مورد اقبال بوده‌اند.

تقسیم‌بندی انواع زبان‌ها از نظر ساختار زبانی: [10]x

۱- **زبان‌های تک‌هجایی (Isolating):** در این نوع زبان‌ها، کلمات از یک هجا به وجود می‌آیند و جمله از تسلسل یک رشته کلمات تک‌هجایی تشکیل می‌شود. معنی کلمه در همان رشته تسلسل کلمات مفهوم می‌گردد. در این زبان‌ها کلمات اصولاً فاقد جنبه و استعداد ترکیب و تعریف بوده و جریان حالت‌پذیری با دخالت کلمه‌ی دیگری عملی می‌گردد. در این زبان‌ها صورت‌های دستور کلمات، کمکی به معنای کلی زبان نمی‌کنند. این زبان‌ها شامل زبان‌هایی مانند چینی، ژاپنی و کره‌ای و ... می‌شوند.

۲- **زبان‌های التصاقی یا پیوندی (Agglutinative):** در این زبان‌ها، واحدهای زبانی هم

در معنای قاموسی و هم معنای ساختمانی مؤثرند ولی نحوه‌ی ساختمان آن‌ها بسیار روشن است. اجزاء سازه نیز ثابت و مشخص است. در این زبان‌ها علاوه بر ریشه‌ی کلمات که از یک یا چند هجا تشکیل می‌شود، ادات پیوندی نیز وجود دارد. در این زبان‌ها ماده‌ی اصلی کلمات همیشه صورت واحدی دارد و اگر معانی ثانوی بدان افزوده شود، فرم اصلی آن کلمه تغییر نمی‌کند. زبان ترکی جزو این دسته زبان‌هاست.

۳- **زبان‌های تصریفی یا تحلیلی (Inflectional):** در این نوع از زبان‌ها صورت و معنا با هم ترکیب شده و یا به هم آمیخته‌اند. این زبان‌ها از الحاق پسوندها و پیشوندها به اول یا آخر ریشه‌های یک یا چند هجایی تشکیل می‌شود. ولی در جریان ترکیب و تصریف، غالباً در ساختمان خود ریشه نیز دگرگونی‌هایی رخ می‌دهد. برخی از کلمات برای رساندن مفاهیم فرعی و ثانوی تغییر شکل می‌دهند. در زبان‌های تصریفی، کلمات خاصی وجود دارند که معنی مستقلى برای آنان نیست. این‌ها همان حروف هستند که وظیفه‌ی آن‌ها نشان دادن مفاهیم فرعی و رابطه‌های خاص میان کلمات اصلی است. عربی، فارسی و انگلیسی جزو این دسته زبان‌ها هستند. [11]xi

تقسیم بندی دیگر نیز بر اساس موقعیت جغرافیایی و ریشه‌ی مکانی زبان‌هاست. مانند تقسیم زبان‌های هند و اروپایی، آلتاییک و ... [12]xii این نوع تقسیم بندی به نسبت مورد پیشین، از اعتبار و کاربرد بیش‌تری برخوردار است. اگر چه نوع ساختار زبان نیز در شناخت تفاوت زبان‌ها، کمک بس شایانی کرده است.

نوشته شده در یکشنبه بیست و هشتم مرداد ۱۳۸۶ ساعت ۲۰:۴۳ توسط پرویز زارع شاهمرسی |
[ریشه یابی نام تبریز](#)
بنام خدا
 پژوهش: سیدآقا عون اللهی
 ترجمه: پرویز زارع شاهمرسی

* این مقاله در روزنامه سرخاب ۶ اردیبهشت ۱۳۸۶ چاپ شده است*

زمان پیدایش و موقعیت اولیه‌ی تبریز تاکنون مشخص نشده است. در منابع علمی و تاریخی به نظرات متفاوتی پیرامون این مسئله برخورد می‌کنیم. صرف نظر از این که بسیاری از منابع سده‌های میانه، بنای تبریز را مربوط به زبیده خاتون همسر هارون الرشید دانسته‌اند، مسئله‌ی پیدایش آن همواره محل بحث بوده است. [1]xiii

تاورنیه و شاردن اکباتان قدیم [2]xiv ماد را و سبئوس مورخ ارمنی سده‌ی میانی، شهر کاذا را به عنوان تبریز حساب کرده‌اند. گیز سفیر انگلیس که در ۱۸۰۱ همراه سرجان ملکم به ایران آمده بود، نوشته است که تبریز همان شهر قدیمی کاذا است. [3]xv تقریباً چهل سال بعد از گیز، فلاندن که از طرف دولت فرانسه به ایران آمده بود، ضمن بحث از تاریخ باستان این گونه بیان کرده که کسانی نام قدیم تبریز را به صورت کابریک، اکباتان و کاذا ذکر نموده‌اند. [4]xvi

نویسندگانی که نامشان در بالا آمده، موقعیت تبریز را به درستی مشخص نمی‌کنند. در واقع تبریز در دامنه‌ی کوه سرخاب جای می‌گیرد. کوه سرخاب با بلندی ۴۰۰-۵۰۰ به رنگ قرمز از طرف شمال و شمال شرق تبریز را احاطه کرده است. شهر با آب رودهای آجی چای و مهران چای آبیاری می‌شد. مهران چایی از وسط شهر جاری بود. در کتیبه‌ی

سارگن دوم آمده است که شهر با کانال‌هایی پر از آب احاطه شده است. احتمالاً این کانال‌ها از آب مهران چای و آجی چای پر می‌شدند.

درباره‌ی زمان بنای تبریز نظرات مختلفی ارائه شده است. نادر میرزا با انتساب بنای تبریز به دوره‌ی ساسانیان می‌نویسد: «شدنی است که اساس تبریز را خسرو نهاده، بعدها به ویرانی گراییده و به روستایی بدل شده است.» [5]xvii محمد حسن خان صنیع الدوله و ولادیمیر مینورسکی با نظر نادر میرزا موافق هستند. [6]xviii

فاوستوس مورخ ارمنی که حوادث سده‌ی چهارم را تا ۳۸۷ م. در اثر خود آورده، جنگ شاهپور دوم ساسانی (۳۷۹-۳۰۹) را با واساک سردار ارمنی در سال‌های ۶-۳۷۵ در تبریز به تصویر کشیده است: «... پادشاه ایران با سپاهیان خود به ارمنستان و سپس آترو پاتنه هجومی ترتیب داد. ارتش ایران در تاورژ اردو زد. واساک با سپاه ۲۰۰ هزار نفری خود، قرارگاه پادشاه ایران را در آنجا آتش زد. در آنجا تصویر پادشاه را یافته و با پیکان آن را درید.» [7]xix

سطرهایی که به نقل از فاوستوس بوزاندی آورده شد، وجود تبریز را به عنوان شهری بزرگ در سده‌ی چهارم ثابت می‌کند. سپاهیان ایران و ارمنستان در اینجا جنگیدند. به دلیل اهمیت نظامی تبریز، قرارگاه شاهی و قسمت اصلی ارتش ایران در آنجا مستقر بود. [8]xx بی‌تردید شهری که در سده‌ی چهارم بزرگ بوده، می‌باید خیلی پیشتر بنا شده باشد.

جکسون استاد آداب، رسوم، دین و ادبیات ایران در دانشگاه کلمبیا که در ۱۹۰۳ به تبریز آمده، می‌نویسد:

«تبریز چنان شهری است که تاریخ بنای آن دانسته نیست. ولی رقم هزار سال را می‌توان برای سن آن جزئی شمرد. ایرانیان ادعا می‌کنند که زبیده خاتون همسر هارون الرشید بنای شهر را نهاده است. بدین ترتیب آنان قدمت آن را نادیده می‌گیرند. درست است که چشمه‌ای به نام زبیده در تبریز وجود دارد. با اینحال این شهر در دوره‌ی ساسانیان یعنی ۴۰۰ سال قبل از زبیده موجود بوده است.» [9]xxi جکسون کمی بعد می‌نویسد: «در تبریز از زیر زمین سکه‌هایی بیرون می‌آید. من یک مهر و چند سکه مربوط به دوره‌ی ساسانی و پارتیا را دیدم. این مهر را قطعاً می‌توان به دوره‌ی هخامنشیان مربوط دانست... مهر به شکل تخم مرغ بود. اندازه‌ی آن ۲۵ میلی متر بود. در این مهر سنگ سرخ یا قوتی بود که بر آن تصویر شاه یا جنگاوری حک شده بود. او با خنجر دو تیغه‌ای در حال کشتن حیوان وحشی عجیب الخلقه‌ای بود. این تصویر به تصاویر روی سنگ‌ها تخت جمشید شبیه است.» [10]xxii جکسون ادامه می‌دهد: «ظریف کاری روی این مهر ثابت می‌کند که این مهر بعدها بر اساس تصاویر دیگر ساخته نشده است. هیچ دلیلی برای جعلی بودن آن وجود ندارد.» [11]xxiii

جکسون نشان می‌دهد که پژوهشگرانی همچون ویلیام هیزوارد دانشمند آمریکایی انتساب این مهر به هخامنشیان را تصدیق می‌کنند. [12]xxiv بدین ترتیب انتساب این سکه‌ها به ساسانیان و پارتیا و مهر به هخامنشیان، [13]xxv این امکان را فراهم می‌آورد که احتمال دهیم، تبریز در سده‌های هفتم تا چهارم پیش از میلاد موجود بوده است. برخی نظرات درباره‌ی قدمت شهر تبریز ابراز شده است. نادر میرزا می‌نویسد که تبریز بیش از سده‌ی هشتم جایی آباد بوده و حصار داشته است. [14]xxvi مینورسکی با اساس قرار دادن واژه‌ی «داورژ» این شهر را به دوره‌ی پارتیا و حتی پیش از ساسانیان منسوب می‌داند. [15]xxvii احمد کسروی تبریز را در فهرست قدیمی‌ترین شهرها آورده است. [16]xxviii جمال الدین فقیه دانشمند ایرانی معاصر اشاره می‌کند که تبریز حتی می‌تواند از قدیمی‌ترین و نامدارترین شهرهای مادها به شمار آید. [17]xxix

نظر دانشمندانی که نامشان در بالا آمد، به استثنای جکسون بی اساس بوده و مبتنی بر مدرک و دلیلی نیست. آنچنان که معلوم است هیچ شهری به یکباره پدید نمی‌آید. شرایط اقتصادی و اجتماعی معینی برای پیدایش آن لازم نیست. شهرها با پیدایش طبقات و دولت به وجود می‌آیند. از سوی دیگر از قدیم شهرها در جاهایی مساعد برای دفاع در برابر دشمن ساخته شدند. فردریک انگلس می‌نویسد: «شهر جایی است که حصارهای سنگی، کنگره‌ها، خانه‌های آجری یا سنگی طایفه یا اتحادی از طایفه‌ها را در بر می‌گیرد. این ترقی بسیار بزرگ هنر ساختمان را می‌رساند. ولی هم زمان علامتی از افزایش خواسته‌های دفاعی و خطر است. ثروت به سرعت افزایش می‌یافت ولی مانند ثروت شخص‌های دیگر...» [18]xxx

سخنان انگلس می‌تواند به تبریز نیز مربوط باشد. در سده‌ی هشتم قبل از میلاد، قلعه‌ای با دو لایه استحکامی وجود داشته است. [19]xxxi اطراف قلعه را خندق‌هایی پر از آب احاطه می‌کرد. دیوارهای دفاعی از قدیم یک علامت تمایز شهر از روستا بوده است. شهرهای قدیم همراه با داشتن نقش (اقرار)، نقش تجارت و هنری نیز دارا بوده‌اند. همچنان که در کتیبه‌ی سارگن دوم دیده می‌شود، در آنجا (تبریز) انبار غله، گل‌های اسب و ارزاق مختلف وجود داشت. مساحت شهر آنقدر بزرگ شده بود که اهالی اطراف آن نیز به همراه حمله‌ی سارگن در آنجا گرد آمده بودند. تمامی این دلایل ثابت می‌کند که تبریز در سده‌ی هشتم پیش از میلاد شهری بزرگ بوده است. گفتنی است که در دوره‌ی مورد بحث، تبریز شهری در قلمرو دولت ماننا بود.

به طور کلی تشکیل شهرها در آذربایجان به اواسط هزاره‌ی دوم پیش از میلاد باز می‌گردد. از کتیبه‌ی سارگن دوم مشخص می‌شود که شهرهایی همچون ایزرتو، اوشکایا (اسکوی کنونی)، آنیاشتانی، اولخو و... در اراضی ماننا موجود بوده است. [20]xxxii

شهر تارویی- تارماکیس (تبریز) در حوزه‌ی آجی چای، جنوب کوه سرخاب، شمال سهند و شرق دریاچه‌ی ارومیه به میدان جنگ تبدیل شده بود. پیش از شرح کتیبه‌ی سارگن دوم، موقعیت جغرافیایی تبریز را در این دوره به صورت مختصر مرور می‌کنیم. به هنگام تشکیل دولت ماننا سه نیم ناحیه در حوزه‌ی دریاچه‌ی ارومیه موجود بود. یکی از آنها «قیلزان» در سواحل غرب دریاچه بود. دومی ناحیه‌ی جنوب دریاچه با مرکزیت زاموا بود. همین ناحیه اساس حیات اقتصادی ماننا را در خود داشت. سومین ناحیه در شرق دریاچه‌ی ارومیه قرار داشت. کوه سهند این ناحیه را به دو قسمت تقسیم می‌کرد. جنوب سهند «اویشدیش» (تقریباً غرب مراغه) در قلمرو ماننا بود. قسمتی که شامل تبریز کنونی بود یعنی منطقه‌ی آجی چای، به صورت مستقل محل زندگی طایفه‌ی دامی بود. این قسمت به نسبت دو ناحیه‌ی دیگر از نظر اقتصادی بسیار پیشرفت کرده بود. در اینجا باغداری و صیفی کاری به صورت گسترده وجود داشت. [21]xxxiii

در آن اراضی که دولت اورارتو اشغال کرده بود، کانال‌ها کشیده شدند. آشوریان مانع این کار بودند. در سده‌ی هشتم پیش از میلاد، دولت ماننا تابع اورارتو و آشور نبوده و خود به صورت مستقل عمل می‌کرد. [22]xxxiv در دوره‌ی حاکمیت ایرانزو، شهر ایزرتو یا ایزرتا به عنوان پایتخت ماننا از نظر اقتصادی و نظامی مرکزیت داشت. ولی کشمکش‌های داخلی پس از مرگ ایرانزو به سستی و ضعف آن انجامید. سارگن دوم با استفاده از فرصت به ماننا لشکر کشید. در کتیبه‌ای که نبردهای سارگن دوم را به زبان آشوری در سال ۷۱۴ پیش از میلاد به تصویر کشیده، نام ۲۱ شهر آمده است. [23]xxxv سارگن دوم در هفتمین سال پادشاهی‌اش (سال ۷۱۷ پ. م) به قلمرو ماننا داخل می‌شود. او پس از تصرف اوشکایا به قلعه‌ی استحکام یافته‌ی تارویی- تارماکیس می‌رسد. این قلعه که در منطقه‌ی باری قرار داشت، بسیار استوار بود. از کتیبه‌ی سارگن پیداست که دالی‌ها در شهر می‌زیستند. [24]xxxvi سارگن دوم به اوشکایا در مرز اورارتو

می‌رسد. او پس از تصرف اوشکایا و آنیاشتانیای، قلعه‌های تارویی-تارماکیس را در محل تبریز کنونی یا کمی آن طرفتر اشغال می‌کند. سارگن در کتیبه چنین می‌گوید: «دیوارهای دژ تارماکیس دو لایه بود. در اینجا خندقی به اندازه‌ی فرات است و اطراف را جنگل‌هایی پر پشت احاطه کرده‌اند. بناهای زیبایی در شهر وجود دارند.» [25]xxxvii نیز شهر در این کتیبه تارویی- تارماکیس نامیده شده و همچنین از اولخو [26]xxxviii نام برده است. [27]xxxix در این کتیبه به هنگام بحث از بناهای شهر بیان شده است که در این بناها درختان سدر برای ساخت ستون مورد استفاده قرار گرفته‌اند. در اینجا سدهای محکمی وجود دارد. تمامی ارزاق و دواب مورد نیاز سپاه در اینجا نگهداری می‌شد. اسب‌های مورد نیاز سپاه نیز در اینجا پرورش می‌یافتند. ساکنان نواحی اطراف از ترس در اینجا گرد آمده بودند.

«هنگامی که من به شهر تارماکیس یورش بردم اهالی آنجا را ترک گفته و به صحراها گریختند. این سرزمین را به چنگ آوردم. در جاهایی مسکونی که به وضع جنگی استحکام یافته بودند نبرد کردم. دیوارهای همان دژها را تا به پی ویران کرده با خاک یکسان نمودم. خانه‌های داخل دژ را آتش زدم. آذوقه‌ی فراوان ساکنان آنجا را در آتش سوزاندم. انبارها انباشته از جو را گشوده و آذوقه‌ی سپاهیان بی شمارم را تأمین نمودم. ۳۰ روستای اطراف دژ را سوزاندم. دود بر آسمان برخاست.» [28]xli

از نوشته‌ی موجود در کتیبه معلوم می‌شود که اهالی تارماکیس در برابر هجوم سپاهیان سارگن دوم ایستادگی جانانه‌ای کرده‌اند. از سوی دیگر گرد آمدن اهالی اطراف در اینجا، وجود انبارهای آذوقه و نیروهای سواره ثابت می‌کند که تارماکیس در سال ۷۱۴ پ. م شهری بزرگ بوده است. علاوه بر این تارماکیس به دلیل دارا بودن دژها و دیوارهای بزرگ و جای گیری در شمال کوه سهند، اهمیت نظامی فراوانی داشته است. خود دژ با آب محاصره شده و با خندق‌هایی عمیق احاطه شده بود. ملیکیشویلی تارویی- تارماکیس را شهری استحکام یافته می‌نامد. [29]xlii اقرار علیف نیز به درستی تارویی- تارماکیس را تاوریز (تبریز) نامیده است. [30]xliv

در کتیبه از زیبایی بناهای موجود در تارماکیس بحث می‌شود. این نیز پیشرفت معماری آن دوره را نشان می‌دهد. اهالی تارماکیس عبارت از جنگجویان داوطلب بودند. آنان کشت و زرع داشته‌اند. زمین‌های رعیت داخل در زمین‌های اربابی بود. کانال‌های موجود در اینجا تنها برای زمین‌های دولتی به کار نمی‌رفت. صاحبان مزارع خصوصی حتی از کانال‌های اربابی استفاده می‌کردند. بیشتر اسیرانی که از تارماکیس گرفته شده، کارگران باغ‌ها و کارگاه‌های صنعتی شاهی بوده‌اند. چرا که در مراکز انضباطی اورارتو کارگاه‌های صنعتی شاهی بزرگی وجود داشتند. [31]xlv

آنچنان که پیداست شهرها هیچ کدام به یکباره پدید نمی‌آیند. طبق نوشته‌ی کتیبه، از آنجا که تبریز در سده‌ی هشتم پ. م موجود بوده احتمال دارد که این شهر در اواخر هزاره‌ی دوم پ. م شکل یافته باشد. بدین ترتیب با این محاسبه، تبریز به عنوان یک شهر با تاریخی ۳ هزار ساله است. در ۱۹۶۰ باستان شناسان انگلیسی در قره تپه (بانیق تپه) در ۳۰ کیلومتری جنوب غرب، خانه‌هایی با دیوارهای گلی و آجر نیخته مربوط به ۲۱۰۰- ۱۹۰۰ پ. م یافتند. در اینجا کارگاه و انبار آذوقه نیز موجود است. [32]xlvi این دلایل نشان می‌دهد که اهالی تبریز و اطراف آن از بسیار قدیم به صنعت اشتغال داشتند.

بدین ترتیب همچنان که تبریز در سده‌ی هشتم پ. م شهری آباد بوده، در نتیجه‌ی هجوم سارگن دوم تماماً ویران شده، سپس بازسازی شده و در سده‌ی چهارم و سوم به شهری بزرگ تبدیل شده است. جالب است که تقریباً از همان دوره یعنی سده‌های سوم و چهارم پ. م تا اوایل سده‌ی هفتم به نام تبریز در منابع برخورد نمی‌شود. تنها در دوره‌ی هجوم عرب‌ها به آذربایجان، نام تبریز به میان می‌آید. در نیمه‌ی نخست سده‌ی نهم تبریز

دژی شده و در اواسط همان سده گسترش یافته و مستحکم شده است. وحناء بن رواد در آنجا دربار و استحکامات دفاعی بر پا کرده بود. [33]xliv احتمالاً تبریز چندین بار در معرض زلزله یا هجوم دشمنان ویران و به قصبه‌ای تبدیل شده و سپس دوباره از نو مرکز تجارت و صنعت شده است. [34]xlv

ریشه‌ی واژه‌ی «تبریز» تاکنون مشخص نشده است. سید احمد کسروی که دیر زمانی پیرامون نام روستاها و شهرهای آذربایجان پژوهش کرده، اعتراف می‌کند که درباره‌ی منشأ واژه‌ی تبریز به نتیجه‌ای نرسیده است. «من پس از جستجوی دور و دراز، معنای واژه‌ی تبریز را متوجه نشدم. از آن رو جستجو را ادامه ندادم.» [35]xlvii به نظر کسروی تمامی نوشته‌های موجود در کتاب‌ها یا مسائل مشهور در افواه پیرامون معنای تبریز، از دایره‌ی علم و منطق خارج است. در نهایت این پژوهشگر بی‌نتیجه بودن جستجویش را اذعان می‌کند.

اصطلاح «تبریز» از سده‌ی ۱۷ تاکنون توجه نه تنها دانشمندان شرق بلکه دقت دانشمندان اروپایی را برانگیخته است. شاردن در این باره می‌نویسد: «من چنان شهری نمی‌شناسم که نام آن به اندازه‌ی تبریز موجب مباحثه شود.» [36]xlviii فلاندرن سفیر دولت فرانسه که در سال ۱۸۴۱ به ایران آمده در عرض ۱۶ روزی که در تبریز اقامت داشت به مسئله‌ی نام تبریز در کنار مسائل دیگر توجه کرد. [37]xlix نادر میرزا می‌نویسد که بر ما معلوم نیست نام تبریز از کدام زبان است. در این باره نمی‌توانم سخنی بگویم. [38]

بدین ترتیب برخی پژوهشگران در زمینه‌ی منشأ زبانی تبریز و معنای آن، با دشواری مواجه شده‌اند. همراه با این، کسانی نیز کوشیده‌اند تا این نام جغرافی را از نظر معنا توضیح دهند. کسانی بر این عقیده‌اند که نام تبریز از زبان فارسی و از دو جزء تب + ریز تشکیل یافته است. اینان به این روایت استفاده می‌کنند که گویا زبیده همسر هارون الرشید به تب دچار شده در اینجا بهبود یافته، در اینجا شهری ساخته و نام «تبریز» بر آن نهاده است.

به نظر برخی پژوهشگران این نظریه نخستین بار توسط حمدالله مستوفی در نزهة القلوب مطرح شده است. خاقانی شروانی شاعر آذربایجانی سده‌ی ۱۲ باطل بودن این نظریه را بیان کرده ولی برخی دانشمندان سده‌های میانی به نظریه‌ی قزوینی استناد کرده‌اند. [39]li این در حالی است که نویسندگی کتاب «عجایب الدنیا» در اوایل سده‌ی ۱۳ یعنی خیلی پیشتر از قزوینی نظریه‌ی بنای تبریز توسط زبیده را مطرح کرده است. [40]lii

با مرور منابع عربی سده‌های میانی آشکار می‌شد که زبیده خاتون در آذربایجان نبوده است. از سوی دیگر حمدالله قزوینی ادعا می‌کند که زبیده خاتون در سال ۱۷۵ هـ (۲-۷۹۱) بنای تبریز را نهاده است. [41]liii حال آنکه یاقوت حموی ذکر می‌کند که در سال ۲۵ هجری (۶-۶۴۵) در دوره‌ی خلافت عثمان، عبدالله بن شبیل الاحمسی به مغان، تبریز و تیلسان (منطقه‌ی تالش) حمله کرده و غنیمت گرفته است. [42]liii یعقوبی نویسنده‌ی سده‌ی نهم در بحث از حوادث سال ۱۴۱ هـ (۹-۷۵۸) می‌نویسد: «ابوجعفر، یزید بن اسید السلمی را به ارمنستان، یزید بن حاتم المهلبي را برای آذربایجان والی تعیین کرد. یمانیان را به آذربایجان کوچانید. در بین کوچندگان رواد بن المثنی الازدی نیز بود. رواد از تبریز تا بد حاکم شد.» [43]lv از اینجا روشن می‌شود که نام تبریز در سال ۲۵ آمده و نظریه‌ی بنای تبریز در سال ۱۷۵ توسط زبیده خاتون تماماً اشتباه است. به نظر الیعقوبی نام شهر نه تبریز بلکه تبریز است. [44]lvi

کسانی نیز با ارائه‌ی معنی «نورفشان» برای تبریز، تاریخ بنای شهر را بیشتر به عقب برده و به آتش پرستی ارتباط می‌دهند. محمد حسین خلف تبریزی برهان (سده‌ی ۱۷) بنای تبریز را با آتشکده‌ها مربوط دانسته و عنوان کرده که تبریز در گذشته «آذربادگان» (یعنی نگهبان آتش) نامیده می‌شد. [45]lvii شاردن هنگامی که در تبریز بوده، به استناد

گفته‌ی میرزا طاهر خزانه‌دار اداره‌ی مالی‌هی تبریز، معنی این نام را به صورت تاب (نور) + ریز (فشان) (نور فشان) توضیح داده است. [46]lviii

سعید نفیسی با ذکر این نکته که شکل نخستین تبریز به صورت تاب و یا تف بوده، اشاره کرده است که این نام با فوران‌های آتشفشانی سهند ارتباط داشته است. [47]lix

برخی منابع ارمنی تبریز را به صورت تاورز و یا تاورژ به معنای محل انتقام ذکر کرده‌اند. آنگونه که مشخص است فاوستوس نوزاندی این نام‌ها را در ارتباط با حوادث اواخر سده‌ی چهارم یعنی زمان زندگی خود ذکر کرده است. [48]ix

برخی نیز نام تبریز را به معنای «جنبیدن» و «شهر ناراحت» ذکر کرده‌اند. نخستین بار دانشمند روسی مشهور ای. برزین این نظریه را مطرح کرد. او با تعبیراتی چون «شهری که در آن تب می‌ریزد» و یا «نور فشان» موافق نبوده و می‌نویسد که این نام را بهتر می‌بود که در معنای «شهری که ناراحتی می‌آفریند» درست بدانیم. این احتمال از نظر وقوع چندین زلزله در شهر می‌تواند درست باشد. [49]lxi

پیایی شهر را لرزانده‌اند ولی نسبت دادن این نام به زلزله‌ها پایه‌ی علمی ندارد. م. محمودوف از ریشه‌ی ترکی این نام سخن می‌گوید. [50]lxii

مشخص نیست که اقوام ترک زبان در جایی که «تاوری»، «تارماکیس» و «تاورژ» نام داشته، سکونت گزیده‌اند.

تارویی- تارماکیس شکل اولیه‌ی نام تبریز است. [51]lxiii

همچنان که در بالا گفته شد نخستین بار سارگن دوم در کتیبه‌ای که به زبان آشوری و در شرح نبردش با اورارتو در سال ۷۱۴ پ.م نوشته، در این باره بحث نموده است. [52]lxiv

دانشمند معروف شوروی ای. دیاکونف و ا. علیف در آثار پژوهشی خود درباره‌ی مادها، پیرامون تبریز نیز اطلاعاتی داده‌اند. [53]lxv

تارویی- تارماکیس یا همان تبریزی که در کتیبه‌ی سارگن از آن نام برده شده، در محل کنونی و یا کمی آن طرف‌تر قرار داشت. بدین ترتیب «تبریز» کنونی نخستین بار به شکل «تارویی- تارماکیس» آمده و بعدها در منابع عربی به صورت «تبریز» و «تبریز» و در منابع پارسی «تبریز»، در منابع پیش از میلاد به گونه‌ی «تاورژ»، «داورژ» و در لهجه‌ی محل آذربایجان به شکل «تبریز» قید شده است.

درباره‌ی «تارویی- تارماکیس» که شکل اولیه‌ی «تبریز» است، ملاحظات مشخصی از نظر ریشه‌شناسی وجود دارد. ای. دیاکونف و ع. فاضلی این واژه را در زبان آشوری قدیم به معنای «قلعه‌ی دو لایه» گرفته‌اند و خ. هیوبرگ و ای. گرانوفسکی بر مبنای اوستا، آن را در معنای «دیو»ی که با «تائوری» الهی شده آورده‌اند. [54]lxvi

ولی به نظر ما این نام با توری، نام باستان کوه سرخاب ارتباط دارد. کلاویخو می‌نویسد که «تبریز دشتی در میان دو کوه جای گرفته است. کوه‌های سمت چپ آن تا اطراف شهر گسترده‌اند. در شمال آن نیز رشته کوه‌هایی وجود دارند.» [55]lxvii

شهر تبریز از سه سمت شرق به سرخاب، غرب به یانیق و جنوب به سهند محدود است. [56]lxviii

کنتارینی که نام تبریز را با کوه ارتباط داده، می‌نویسد که: «در نزدیکی این شهر چند کوه سرخ فام مشاهده می‌شود. می‌گویند که کوه‌های توری نامیده می‌شوند.» [57]lix

به نظر ما این باید کوه سرخاب باشد. توماس هربرت و آدام اولناریوس نیز اشاره می‌کنند که نام تبریز از کوهی به نام «تاوروز» برداشته شده است. چرا که این شهر در دامنه‌ی همین کوه است. آدام اولناریوس می‌نویسد که امروزه تبریز در دامنه‌ی کوهی به نام «توروس» واقع شده است. [58]lxx

با در نظر گرفتن موارد فوق این احتمال پیش می‌آید که تارویی نام باستان تبریز با نام تارویی یا توری که نام کوه سرخاب بوده، ارتباط دارد. نام این کوه نیز در گذشته تائوری و یا تووری بوده است. بدین ترتیب با افزودن حرف (ز) به آخر «تارویی» «تاوری» و «تائوری»

واژه‌ی «تاورژ»، «داورژ»، «توریز» و «تبریز» به وجود آمده است. بی‌تردید این مطلب در حد یک احتمال است و پژوهش‌های آینده، تکلیف قطعی آن را روشن خواهد کرد.

[1]i . برخی از مطرح‌ترین تعریف‌های زبان شناسان که در باره‌ی زبان ارایه شده است، چنین است: ساموئل جانسون: «زبان لباس تفکر است.» ویگوتسکی: «اندیشه در گفتار کامل می‌شود.» ادوارد ساپیر: «زبان وسیله‌ای است برای نمادین کردن تجربه‌های زندگی.» ویلهلم فن هومبولت: «زبان عبارت است از نظام پایدار فرآیندهای زیر بنایی ذهن برای تحقق نشانه‌های سازمان یافته به منظور بیان اندیشه.» آندره مارتینه: «زبان دستگاهی است قراردادی شامل نشانه‌های آوایی که نیاز ارتباط را در یک جامعه‌ی زبانی برمی‌آورد.» فردیناندو دو سوسور: «زبان به مثابه‌ی اندیشه‌ی سازمان دهی شده بر اساس ماده‌ی آوایی.» «زبان دستگاهی است از نشانه‌ها که مبین اندیشه‌هاست.» برای آگاهی بیشتر ن.ک:

- چامسکی، نوام. **دانش زبان، ماهیت، منشأ و کاربرد آن**. نشر نی. تهران. ۱۳۸۰
- لارنس ترسک، رابرت. **مبانی زبان**. ترجمه‌ی علی فامیان. نشر مرکز. تهران. ۱۳۷۹
- اس.فالك، جولیا. **زبان شناسی و زبان**. ترجمه‌ی علی بهرامی. نشر رهنما. تهران. ۱۳۸۰
- تامسون، جرج. **خاستگاه زبان، اندیشه و شعر**. ترجمه‌ی جلال علوی نیا. نشر حقیقت. تهران. ۱۳۵۶
- کاسیرر، ارنست. **زبان و اسطوره**. ترجمه‌ی محسن ثلاثی. نشر قطره. تهران. ۱۳۶۷

[2]ii . باطنی، محمدرضا. **زبان و تفکر**. انتشارات فرهنگ معاصر. تهران. ۱۳۶۹. ص ۹۰

[3]iii . هال، رابرت. **زبان و زبان شناسی**. ترجمه‌ی محمدرضا باطنی. شرکت سهامی کتاب‌های جیبی. تهران. ۱۳۵۰. ص ۷۳

[4]iv . وزیرنیا، سیما. **زبان شناخت**. نشر قطره. تهران. ۱۳۷۹. ص ۱۲۰

[5]v . دوسوسور، فردیناند. **درس‌های زبان شناسی همگانی**. ترجمه‌ی نازیلا خلخالی. فرزاد. تهران. ۱۳۷۸. ص ۱۱۲

[6]vi . بی‌تردید فردیناند دو سوسور زبان شناس سوئیسی در کشف رابطه‌ی میان زبان و ارزش‌ها جایگاهی بس ستبرگ دارد و دیگر زبان شناسان بسیار از وی تأثیر گرفته‌اند. از نظر سوسور زبان به مثابه‌ی حلقه‌ی ارتباطی میان صوت و فکر است. سوسور می‌گوید از آن جا که زبان دستگاهی از ارزش‌هاست، فقط در چهارچوب اجتماعی که آن ارزش‌ها را معین می‌سازد، قابل مطالعه است. «ویلهلم فن هومبولت (۱۷۶۷-۱۸۳۵) نیز می‌گوید: «آدمی در دنیایی زندگی می‌کند که در اصل و در واقع منحصراً ساخته و پرداخته‌ی زبان اوست.» به گفته‌ی هومبولت: «زبان "چیز" نیست بلکه "فعالیت" است: نیروی سازنده و فعال ذهن و خرد است: بنابر این برای آن که فرهنگ قومی را دریابیم باید نخست معلوم سازیم که قدرت زندگی بخش کلمات چگونه به ساختمان دنیای پیرامون آن‌ها شکل داده است.» درست بر همین اساس نیز ادوارد ساپیر و بنجامین ورف در دهه‌ی ۱۹۳۰ فرضیه‌ای ارایه کردند که به نام فرضیه‌ی «سپیر- ورف» معروف است: «ما طبیعت را بر طبق خطوطی که زبان بومی‌مان کشیده است طبقه بندی می‌کنیم.» ساپیر خود معتقد است: «تصور می‌کنم که هر کس از دنیای خارج دارد، تابع زبانی است که به آن سخن می‌گوید.» ورف چنین می‌گوید: «انسان در جهان زبان مادری خود زندگی می‌کند. فلسفه‌ی پنهان زبان بر تفکر اهل آن زبان تأثیری ژرف دارد.» ن.ک:

- یول، جورج. **نگاهی به زبان (یک بررسی زبان شناختی)**. ترجمه‌ی نسرين حیدری. انتشارات سمت. تهران. ۱۳۷۴. ص ۲۸۹

- ارتباط میان زبان و دیدگاه جهان شناختی انسان منجر به پیدایش مفهومی به نام «حزیمت زبانی» شده است. منظور از آن این است که: اگر دو زبان ظاهراً دارای دو شیوه‌ی کاملاً متفاوت برای توصیف جهان باشند، آن وقت این امکان وجود دارد که در فراگیری یکی از آن دو زبان، نحوه‌ی سازمان یافتن شما، تعیین کننده‌ی چگونگی ادراکتان از سازمان یافتگی جهان خارج باشد.»

[7]vii . نام دیگر این قانون «قانون اقتصاد زبان شناسی» است. این قانون بر اساس تمایل به اصل کم کوشی و صرف کم‌ترین انرژی در نهاد انسان‌هاست و اهل زبان را ناخودآگاه به سمت استفاده از ساخت‌های ساده‌تر و کوتاه‌تر سوق می‌دهد.

[8]viii . بومفیلد، لئونارد. **زبان**. ترجمه‌ی علی محمد حق شناس. مرکز نشر دانشگاهی. تهران. ۱۳۷۹. ص ۵۲۴

[9]ix . باطنی، محمدرضا. همان. ص ۷۸

[10]x . این تقسیم بندی را برای اولین بار اوگوست اشلايخ (۱۸۲۱-۱۸۶۸) مطرح کرد. اشلايخ سخت تحت تأثیر هگل بود، بر اساس علاقه‌ی خود به فلسفه‌ی این اندیشمند، زبان‌ها را به سه دسته تقسیم کرد. هگل در نگرش خود به جهان از سه عامل تز، آنتی‌تز و سنتز (وضع، وضع مقابل و وضع جامع) بسیار سخن می‌گفت. این مسیر تضاد و تکامل در اندیشه‌ی اشلايخ اثر گذاشت. اگر چه اندیشه‌ی اصلی دسته بندی زبان‌ها را ویلهلم فن هومبولت و اوگوست پوت در حدود دهه‌ی ۱۸۳۰ مطرح کرده بودند ولی اشلايخ در طرح جامع آن نقشی بسزا داشت. اشلايخ تکامل را در زبان جاری می‌دانست. او زبان‌ها را از نظر تکاملی نیز دسته بندی کرد بدین گونه که زبان‌ها در سیر تکامل خود ابتدا

- انفصالی بوده سپس التصاقی شده و در پایان تصریفی جلوه کرده‌اند. این نظر اشلاخی‌ز از نظر زبان شناسان پذیرفته نشده است. برای آگاهی ن.ک:
- واترمن، جان. تی. **سیری در زبان شناسی**. ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای. شرکت سهامی کتاب‌های جیبی. تهران. ۱۳۴۷. ص ۵۷
- از سوی دیگر در حال حاضر این روش متروک است. چرا که نمی‌توان بر اساس گروه بندی سنخ شناختی، مرز مشخصی بین زبان‌ها قایل شد. زبان صرفاً تک هجایی، ملتصق و یا تصریفی وجود ندارد. این گروه بندی تنها بر اساس وجه غالب این ویژگی‌ها در زبان آن‌ها صورت گرفته است. برای آگاهی بیشتر ن.ک: وزیر نیا، سیمان. همان. ص ۱۰۷
- [11]xi. فرزانه، محمدعلی. **مبانی دستور زبان آذربایجان**. انتشارات شمس. تبریز. ۱۳۴۴. ص ۹
- [12]xii. این تقسیم بندی ناظر بر جغرافیایی زبانی است. بر طبق این تقسیم بندی، زبان‌ها در گذشته از یک زبان جدا شده‌اند. این مسأله یعنی وجود نیای مشترک کهن سال برای زبان‌ها، به ویژه زبان‌های اورپا و آسیا نخستین بار توسط گوته‌فرد وبلهلم فون لایبنیتس مطرح شد. بر این اساس، زبان شناسان به ترسیم شجره نامه برای زبان‌ها مبادرت ورزیده‌اند. برای آگاهی بیشتر ن.ک:
- واترمن، جان. تی. همان. ص ۲۲ و یول، جورج. همان. ص ۲۴۷
- [1]xiii. حتی تیمور خود گفته بود تبریز چنان قدمتی دارد که هیچکس نمی داند چه زمانی به وجود آمده است. ن.ک: احمدکاوایان پور. **تاریخ عمومی آذربایجان**. اورمیه. ۱۳۴۶. ص ۱۲۷ به نقل از کتاب منم تیمور جهانگشا.
- [2]xiv. تاورنیه ص ۶۶، شاردن جلد ۲. صص ۴۱۲ و ۴۱۳
- [3]xv. ن.ک: مرآت البلدان ناصری. ص ۳۶۲
- [4]xvi. همان. ص ۳۴۱
- [5]xvii. نادر میرزا. تاریخ تبریز. ص ۱۷
- [6]xviii. مرآت البلدان ناصری. ص ۳۴۲. مینورسکی. تاریخ تبریز. صص ۸۷ و ۱۱۹
- [7]xix. فاوستوس بوزاند. صص ۱۱۳، ۱۱۴ و ۱۱۹
- [8]xx. همان. صص ۱۴۶-۱۴۹
- [9]xxi. **سفرنامه جکسون**. ترجمه‌ی منوچهر امیری. تهران. ۱۳۵۲. ص ۵۷ و ۷۰
- [10]xxii. همان.
- [11]xxiii. همان.
- [12]xxiv. همان.
- [13]xxv. هخامنشیان از ۵۵۰ تا ۳۳۱ پیش از میلاد و اشکانیان از ۲۴۸ پیش از میلاد تا ۲۲۷ میلادی حکمرانی داشتند.
- [14]xxvi. نادر میرزا. همان. ص ۱۸
- [15]xxvii. مینورسکی. تاریخ تبریز. ص ۷
- [16]xxviii. احمد کسروی. **آذری یا زبان باستان آذربایگان**. تهران. ۱۳۰۴. ص ۴
- [17]xxix. جمال الدین فقیه. **آتروپاتکان و نهضت ادبی**. تهران. ۱۳۴۶. ص ۲۳
- [18]xxx. F.Angels. Ailanin khusisi mul;iatinin va dovlatin manshai. Asarnashr. Baki. 1971. se. 180
- [19]xxxx. ن.ک: مقاله ای.م.دیاکونف. درباره اورارتو. ۱۹۵۲. مجله‌ی پژوهشهای تاریخی. مسکو. شماره‌ی ۱. صص ۹۶ و ۹۷
- [20]xxxxii. همان. صص ۳۱۷ و ۳۲۷
- [21]xxxxiii. ن.ک: کتاب تاریخ ماد از اقرار علیف. باکو ۱۹۶۰. صص ۴۰ و ۴۲ همچنین: تاریخ ماد. از دیاکونف. مسکو. ۱۹۵۶. ص ۸۸ و تاریخ ماننا از کاشاکای. باکو. ۱۹۷۷. صص ۴۴، ۴۸ و ۶۴
- Abdollah fazeli. Tabriz shaharinin gadim tarikhinindan. Azarbaijan jurnali. 1971. No.20. se. 44, 48, 64, 65
- [22]xxxxiv. دیاکونف. همان. ص ۲۱۸. علیف. همان. صص ۲۱۲-۲۱۶. کاشاکای. همان. ص ۵۷
- [23]xxxxv. برای آگاهی بیشتر ن.ک: به مقاله‌ی دیاکونف درباره‌ی تاریخ اورارتو. ۱۹۵۱. مجله‌ی پژوهشهای تاریخی. مسکو. شماره‌ی ۲. صص ۳۱۷، ۳۲۷
- [24]xxxxvi. دیاکونف. همان. ص ۳۲۶
- [25]xxxxvii. ن.ک: مقاله‌ی ای.م.دیاکونف. درباره‌ی اورارتو. ۱۹۵۲. مجله‌ی پژوهشهای تاریخی. مسکو. شماره‌ی ۱. صص ۹۶ و ۹۷
- [26]xxxxviii. اولخو در شمال دریاچه اورمیه و در نزدیکی مرند کنونی جای گرفته است. ن.ک: مقاله‌ی ملیکیشویلی درباره‌ی تاریخ اورارتو. مجله‌ی پژوهشهای تاریخی. مسکو. ۱۹۵۱. شماره‌ی ۴. صص ۳۳
- [27]xxxxix. ن.ک: به مقاله‌ی دیاکونف درباره‌ی تاریخ اورارتو. ۱۹۵۱. مجله‌ی پژوهشهای تاریخی. مسکو. شماره‌ی ۲. ص ۳۱۷
- [28]xl. عبدالله فاضلی. همان. ص ۷۲

[29]xli . ملیکیشویلی. همان. ص ۲۳
 [30]xlii . اقرار علیف. همان. ص ۲۱۳
 [31]xliii . ن.ک: مقاله‌ی ای.م.دیاکونف. درباره‌ی اورارتو. ۱۹۵۲. مجله‌ی پژوهشهای تاریخی. مسکو. شماره‌ی ۱. ص ۹۹
 [32]xliv . ن.ک: مقاله‌ی ق.آ. دژده و ش. اسمی زاده. درباره‌ی تاریخ تبریز. مجله‌ی آکادمی علوم اتحاد شوروی. ۱۹۶۸. شماره ۲.
 [33]xlv . تاریخ الیعقوبی. بیروت. جلد ۲. ص ۳۷۱. تاریخ الامم والملوک. طبری. جلد ۱. ص ۳۰. البلاذری. فتوح البلدان. لیدن. ص ۳۲۱. ابن فقیه. کتاب البلدان. ص ۲۸۴
 [34]xli . برای آگاهی بیشتر درباره‌ی زلزله‌های تبریز ن.ک:
 - C.A. Onollahi. Tabrizda bash veran zalzalar hagginda.. Azrabaian SSR EA maruzalari. 1976. No. 1. s. 98-101

[35]xlvi . کسروی. همان. ص ۱۰
 [36]xlvii . شاردن. جلد ۳. ص ۴۱۲
 [37]xlix . ن.ک: مرآت البلدان ناصری. ص ۳۷۶
 [38]l . نادر میرزا. همان. ص ۱۵
 [39]li . خاقانی شیروانی می‌گوید:
 نه تب اول حرف تبریز است لیک صحت رسان هر نفر است
 دیدی آن جانور که زاید مشک نامش آهو و او همه هنر است
 [40]lii . عجایب الدنیا. ورقه‌ی ۲۰۰
 [41]liii . نزهة القلوب. تهران. ۱۹۵۸. ص ۸۵
 [42]liv . یاقوت حموی. معجم البلدان. تهران. جلد ۱. ص ۱۷۴
 [43]lv . تاریخ الیعقوبی. جلد ۲. ص ۳۷۱
 [44]lvi . همان. ص ۳۷۱
 [45]lvii . محمدحسین بن خلف تبریزی. **برهان قاطع**. کلکته. ۱۸۶۰. ص ۱۷
 [46]lviii . شاردن. جلد ۲. صص ۴۱۴ و ۴۱۵. مرآت البلدان ناصری. ص ۳۵۶
 [47]lix . سعید نفیسی. **فرهنگنامه پارسی**. تهران. ۱۳۱۹. ص ۷۹
 [48]lx . فاوستوس بوزاند. همان. صص ۱۱۳ و ۱۱۹

[49]lxi . И. Н. Березин. Путешествие по северной Персии. Казань. 1853. p.53
 [50]lxii . ن.ک: مقاله‌ی م. محمودف. درباره‌ی جغرافیای تبریز. مجله‌ی آکادمی علوم جمهوری آذربایجان. ۱۹۷۴. شماره‌ی ۴. صص ۷۲-۷۴
 [51]lxiii . تاریخی تارماکیس نام پیشین تبریز است. ن.ک:
 دیاکونف. همان ص ۲۱۶. همچنین مقاله‌ی دیاکونف درباره‌ی تاریخ اورارتو. ۱۹۵۱. مجله‌ی پژوهشهای تاریخی. مسکو. شماره‌ی ۲. ص ۳۲۵. اقرار علیف. همان. ص ۲۱۳.
 - عبدالعلی کارنگ. **قدیمترین مآخذ درباره‌ی نام تبریز**. نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات. ۱۳۴۵. شماره‌ی ۲. ص ۱۷۵
 - ن.ک: کتاب گرانوفسکی درباره‌ی تاریخ ایران. مسکو. ۱۹۷۰. ص ۲۸۰
 - عبدالله فاضلی. همان. ص ۷۳
 - شمس الدین سامی در سخنی بی اساس می‌گوید که به شهر تبریز «غرافه» می‌گویند. ن.ک:
 شمس الدین سامی. **فاموس الاعلام**. جلد ۱. استانبول. ۱۳۰۶ هجری. ص ۲۸
 [52]lxiv . ن.ک: مقاله‌ی دیاکونف درباره‌ی تاریخ اورارتو. ۱۹۵۱. مجله‌ی پژوهشهای تاریخی. مسکو. شماره‌ی ۲-۴.
 [53]lxv . دیاکونف. تاریخ ماد. ص ۲۱۶. اقرار علیف. تاریخ ماد. ص ۲۱۳
 [54]lxvi . دیاکونف. همان. ص ۲۱۶. گرانوفسکی. همان. صص ۲۸۰-۲۸۳
 [55]lxvii . ن.ک: سفرنامه‌ی کلاویخو. صص ۱۶۱ و ۱۶۲
 [56]lxviii . طباطبایی محمدرضا. **تاریخ اولاد الاطهر**. تبریز. ۱۳۰۴ هجری. صص ۱۳۲ و ۱۳۳
 [57]lxix . کنتارینی. سفرنامه‌ی ونیزیان در ایران. ص ۱۳۵
 [58]lxx . Tomas Herbert. Travels in Persia. (1627-1629). Abridged and ed. Bu sir William Foster, London. 1928. p.312,314
 همچنین ن.ک به کتاب آدام اولناریوس درباره‌ی سفر از مسکو به ایران. مسکو. ۱۸۷۰. ص ۷۰۴